

گرامی باد چهل و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) و چهلیمین سالگرد قیام پر شکوه بهمن (۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷)



چریکهای فدایی خلق ایران
www.siahkal.com

در این شماره می خوانید

- ۲ درسهای انقلاب ۵۷-۵۶، راهگشای انقلاب بعدی
- ۵ خیزشهای مردمی، راهگشای نابودی جمهوری اسلامی
- ۱۰ چند کلام در باره اهداف "طراحی سوخته"
- ۱۰ به خاطره سرخ رفیق گیومرت سنجری
- ۱۱ ملاحظاتی در باره وابستگی ایران به امپریالیسم (۲)
- ۱۴ نگاهی به رویدادهای ونزوئلا
- ۱۶ هشدار!
- ۱۷ موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی (قسمت آخر)
- ۲۰ درسهای قیام دی ماه (۷)
- ۲۲ به یاد گرامی بهروز دهقانی (۸)
- ۲۴ گزارشی از برگزاری مراسم سیاهکل در آلمان

بگذار بر خیز مردم بی بختند...

کتاب منتشر شد

چشم انقلاب خلق در حال حاضر برای پیشروی خود به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، به تشکلات نیاز دارد. نیازمند آن است که نیروهای پیشرو جامعه با گفتار و رفتار انقلابی خود و در اساس یا اعمال قدر انقلابی علیه دشمنان، به تودههای انقلابی و اما بی سازمان ایران نشان دهند که به راستی پشتیبان کارگران و دیگر تودههای تحت ستم می باشند. نیاز دارد که نیروهای پیشرو ضمن متشکل کردن خود، به مسلح کردن تودهها، به سازماندهی آنها و رهبری مبارزات شان، چه در شکل مسلحانه و چه غیر مسلحانه اقدام نمایند. بنابراین تشکیل گروههای سیاسی - نظامی توسط کارگران و روشنفکران متعدد و انقلابی نیاز واقعی جنبش در شرایط کنونی است.
(از متن کتاب حاضر)

برای دریافت کتاب به بخش کتابفروشی الکترونیکی
سایت سیاهکل مراجعه فرمایید.
<http://www.19bahman.com/IPFG-Books.html>

اشرف دهقانی

انتهای چریکهای فدایی خلق ایران
www.siahkal.com

درسهای انقلاب سالهای ۵۷-۵۶، راهگشای انقلاب بعدی



چهل سال از سرنگونی رژیم شاه توسط توده های به پا خاسته در انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ و روی کار آمدن رژیم مردم ستیز جمهوری اسلامی که با توافق بزرگترین قدرتهای امپریالیستی در کنفرانس گوادلوپ امکان پذیر شد می گذرد.

در طول چهار دهه اخیر در حالی که سران جمهوری اسلامی، با پیگیری تمام برای حفظ مناسبات ظالمانه موجود یعنی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران و سرکوب مبارزات کارگران و توده های ستمدیده از هیچ جنایتی کوتاهی نکرده اند، اما متاسفانه هنوز ماهیت طبقاتی این رژیم و این حقیقت که جمهوری اسلامی از منافع چه طبقه ای دفاع می کند برای بسیاری ناروشن مانده و یا به دلایل مختلف، آگاهانه انکار شده است.

این حقیقت ثابت شده ای ست که بدون تشخیص صحیح ماهیت قدرت دولتی و این که رژیم حاکم مدافع منافع کدام نیروی اجتماعی و ابزار پیشبرد سیاست چه طبقه ای ست نمی توان از هیچ گونه شرکت آگاهانه در امر انقلاب و هدایت آن به سمت پیروزی سخن گفت. اگر کارگران و توده های انقلابی ای که در پی مبارزه برای تغییر وضع اسارتبار موجود و ایجاد یک نظم نوین و دمکراتیک هستند، به هر دلیلی نتوانند چهره دشمنان طبقاتی خویش را به درستی تشخیص دهند، مبارزات آنها هر چقدر هم دلیرانه باشد با موانع بزرگی روبرو خواهد شد و به اهداف آزادیخواهانه خویش نخواهد رسید. درست به همین دلیل است که نه فقط جمهوری اسلامی بلکه بیشتر از آن، قدرت های واقعی آفریننده این رژیم در طول چهل سال گذشته با تمام ابزار تبلیغاتی و توان خویش

کوشیده اند تا جلوی آگاهی و شناخت مردم ما از ماهیت واقعی جمهوری اسلامی و طبقه حاکم بر ایران و رابطه آنها با امپریالیستها را سد کنند. یکی از دلایل بزرگ چنین واقعیت تاسف باری در سیاست نواستعماری امپریالیستها و طبیعت وظایفی که آنها بر دوش جمهوری اسلامی گذارده اند نهفته است. با روی کار آمدن جمهوری اسلامی در حالی که دار و دسته خمینی همان نظام اقتصادی و مناسبات استثمارگرانه زمان شاه را حفظ و آن را در ابعادی بزرگتر بازسازی کردند و این در شرایطی بود که حقیقت وابستگی شاه و نوکری او در بارگاه امپریالیستها یک امر آشکار و واقعیتی بود که کسی در مورد آن تردیدی نداشت، اما خیلی از نیروهای سیاسی صرفاً به این دلیل که خمینی و دار و دسته اش به طور سیستماتیک شعارهای ظاهراً ضد امپریالیستی سر داده و در تبلیغات سیاسی با شعار "نه شرقی نه غربی"، خود را دشمن قدرتهای جهانی جا می زدند، وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیستها را به فراموشی سپرده و رژیم حافظ منافع امپریالیستها را رژیم مستقل از امپریالیسم معرفی کرده و هنوز هم چنین می کنند.

زاماداران جدید در شرایطی که توده های انقلابی با شعار "بعد از شاه نوبت آمریکاست" در صدد تداوم انقلاب و حرکت برای امحاء سلطه امپریالیسم بودند، برای فریب توده ها و همونوا نشان دادن خود با مردم واقعاً ضد امپریالیست به تبلیغات فریبکارانه مبنی بر گویا "ضد امپریالیست" بودن خود پرداختند. آنها آمریکا و شرکاء اش را "شیاطین بزرگ و کوچک" نامیدند و به این ترتیب با تبلیغات سوء، جمهوری اسلامی را دشمن این قدرتها و رژیمی که گویا به نیابت از توده های به پا خاسته علیه سلطه امپریالیسم مبارزه می کند، معرفی کردند. در کمپ اربابان جهانی

جمهوری اسلامی نیز اجرای سیاست نواستعماری به این شکل بود و می باشد که آنها عوامفریبانه رژیم جمهوری اسلامی را "رژیم شر و یاغی" و "تروریست" نامیدند و پس از جا انداختن چنین تبلیغاتی حالا رژیم دست نشانده خود، جمهوری اسلامی را بزرگترین و خطرناکترین "دشمن" خود و جهان غرب می خوانند و این البته در شرایطی است که آنها از هیچ کوششی جهت حفظ حاکمیت این رژیم بویژه در شرایط بحرانی و تقویت آن علیه مردم ما خودداری نکرده اند.

درست در اثر سیاست نواستعماری و طبیعت وظایفی که بر دوش جمهوری اسلامی ست بود که ۸ سال جنگ ارتجاعی و خانمان برانداز ایران و عراق بر مردم ایران تحمیل شد. این جنگ هدفی جز کشتار نسلی از جوانانی که با انقلاب به صحنه مبارزه ضد امپریالیستی آمده بودند و به عبارتی دیگر سرکوب انقلاب، و در عین حال پر کردن جیب انحصارات نظامی غرب و شرق نداشت. می بینیم که در دوران این جنگ در حالی که خمینی فریادهای مرگ بر آمریکا سر می دهد و صحنه سیاسی آمریکا نیز مملو از تبلیغات علیه جمهوری اسلامی و تحریم این رژیم است، حاکمان جمهوری اسلامی در جریان نقش آفرینی در یکی از رسواترین و اسرار آمیزترین پروژه های ضد انقلابی امپریالیسم آمریکا، یعنی پروژه ایران- کنتررا مشغول پذیرایی مخفیانه از مقامات آمریکایی و دریافت اسلحه از آمریکا و اسرائیل هستند و توافق دارند تا پول حاصل از آن معامله تسلیحاتی هم به دست مزدوران آمریکا در نیکاراگوئه یعنی دار و دسته سیا ساخته "کنترراها" بر سد تا از آن در جهت سرکوب انقلاب توده های ستمدیده نیکاراگوئه استفاده شود. یا ما جمهوری اسلامی را می

بنیم که چگونه در زمان حمله نیروهای آمریکایی به افغانستان و بعداً عراق وظیفه می یابد تا پشتیبانی های لجستیکی برای این تعرض در مرزهای غربی و شرقی خویش برای سربازان "شیطان بزرگ" فراهم ساخته و حتی از سربازان زخمی ارتش آمریکا در بیمارستانهای جنوب ایران نگهداری و آنها را مداوا کند. امروز نیز در چارچوب پروژه مبارزه با "بنیاد گرایی و تروریسم اسلامی" که در تبلیغات آمریکا و شرکاء، جمهوری اسلامی از مصادیق بارز آن است، این رژیم ظاهراً در جبهه مخالف امپریالیسم آمریکا عملاً در سوریه و عراق به عنوان پیاده نظام ماشین جنگی این امپریالیسم به خدمت مشغول است و میلیاردها دلار از ثروت و منابع طبیعی متعلق به مردم ما را در کوره سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی ریخته و هزینه کمر شکن و ویرانگر آنها را از جیب مردم ما تامین می کند. این نمونه ها مشتقی از خورار هستند که نشان می دهند در حالی که در ماهیت رابطه بین امپریالیستها با جمهوری اسلامی در مقایسه با روابط آنان با رژیم شاه تفاوتی ایجاد نشده، اما در چهل سال گذشته، شکل پیچیده این رابطه همواره عاملی برای پوشاندن ماهیت آن بوده است. نمایش جنگ تبلیغاتی علنی و روابط عمیق پنهانی ایران و آمریکا و امپریالیستها دیگر یک تاکتیک نوآستعماری است که با گرد و غبار ناشی از این تاکتیک، واقعیت وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیستها استتار گشته است.

چه عدم پشتیبانی امپریالیستها از رژیم دست نشانده خود، شاه در شرایطی که بر شرایط انفجاری توده ها وقوف یافتند، و چه گذاشتن دست حمایت و پشتیبانی بر پشت دار و دسته خمینی همه به منظور حفظ و تداوم سیستم سرمایه داری وابسته و از این طریق تامین منافع غارتگرانه خود در ایران و منطقه خاورمیانه صورت گرفت. در زمان اوج گیری مبارزات قهرآمیز توده ها علیه رژیم شاه و پس از آنکه تمهیدات سرکوبگرانه و فریبکارانه شاه برای از نفس انداختن و انحراف مبارزات توده ها شکست خویش را نشان داد، بزرگترین قدرتهای جهانی سرانجام در کنفرانس گوادلوپ بر سر مرخص کردن نوکر وفادار خود یعنی شاه از خدمت و جایگزینی دار و دسته خمینی مزدور به عنوان سگان زنجیری تازه نفسی که تمام خصوصیات لازم برای سرکوب انقلاب و پیشبرد منافع امپریالیستها را از خود نشان داده بودند توافق نمودند. با این سیاست، امپریالیستها دست به یک عقب نشینی تاکتیکی در مقابل جنبش توده ای و مهندسی یک تعرض استراتژیک برای قلع و قمع انقلاب آنها دست زدند و از این طریق کوشیدند تا با تجدید آرایش مهره های

درس و آموزش تاریخی بزرگی که این جایجایی قدرت در اختیار مردم ما قرار داده است عبارت از این می باشد که در هر تلاش بزرگ اجتماعی توده ها برای ایجاد تحول بزرگ در زندگی خویش با هدف ایجاد شرایط دمکراتیکی که رهایی و آزادی توده ها در آن نصیب گرفته و امکان پذیر گردد، استراتژی توده ها نباید صرفاً بسنده کردن به موفقیت ها و نتایج انکار ناپذیر و مثبت ناشی از جایجایی رژیمهای حاکم و تغییر شکل حکومتی محدود گردد. همانطور که امروز قدرت های امپریالیستی، به عنوان جانشین احتمالی رژیم مذهبی کنونی برخی از نیروهای سکولار را در آستین خود می پروراند و تبلیغات گسترده ای هم در همین زمینه که از لغو حجاب اجباری، آزاد بودن مشروب و رُز لب و لاک ناخن فراتر نمی رود، به راه انداخته اند.

خویش، تداوم نظام سرمایه داری وابسته حاکم و در نتیجه تداوم حاکمیت امپریالیسم بر ایران را حفظ کنند. این پروژه در یک پروسه از مدتها قبل از کنفرانس گوادلوپ آغاز و با برقراری ارتباط سیستماتیک دستگاه های جاسوسی آمریکا با دار و دسته خمینی و شخص او در دوران انقلاب و هدایت و کنترل شعارها و جهت حرکت تیم وی در مسیر نشاندهش بر راس جنبش توده ای، سرانجام با تضمین "بی طرفی" و در واقع وفاداری ارتش به مهره های جدید امپریالیسم قطعی شد. سیاست ضد مردمی فوق، در غیبت یک نیروی انقلابی پر قدرت در صحنه - که اضمحلال نظری و سقوط سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به دامن اپورتونیسم و سازشکاری تجلی برجسته آن بود- امر تجدید آرایش حاکمیت امپریالیستی در ایران را هر چه بیشتر تسهیل کرد و به این ترتیب سگان حفاظت و صیانت از نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم پس از ۵۰ سال خدمتگزاری و جنایات سیستماتیک شاه مزدور و پدش علیه مردم، در جریان دزدیدن انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ در اختیار رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت بدون این که مناسبات استثمارگرانه و ارکان این نظام ضد مردمی ضربه کاری ای بخورد.

درس و آموزش تاریخی بزرگی که این جایجایی قدرت در اختیار مردم ما و بویژه جوانان قرار داده است عبارت از این می باشد که در هر تلاش بزرگ اجتماعی توده ها برای ایجاد تحول بزرگ در زندگی خویش با هدف ایجاد شرایط دمکراتیکی که رهایی و آزادی توده ها در آن نصیب گرفته و امکان پذیر گردد، استراتژی توده ها نباید صرفاً بسنده کردن به موفقیت ها و نتایج انکار ناپذیر و مثبت ناشی از جایجایی رژیمهای حاکم و تغییر شکل حکومتی محدود گردد.

همانطور که امروز قدرت های امپریالیستی، به عنوان جانشین احتمالی رژیم مذهبی کنونی برخی از نیروهای سکولار را در آستین خود می پروراند و تبلیغات گسترده ای هم در همین زمینه که از لغو حجاب اجباری، آزاد بودن مشروب و نوشابه های الکلی و رُز لب و لاک ناخن فراتر نمی رود، به راه انداخته اند.

بر عکس، توده های انقلابی باید چهره دشمنان طبقاتی خویش را در هر لباسی بشناسند و آنها را نه بر مبنای شعارها و ادعاها و وعده هایشان بلکه در عمل قضاوت کرده و محک بزنند و رابطه آنها با امپریالیسم و سرمایه داران جهانی که دشمن اصلی توده های ستمکش در تمام دنیا بویژه در کشورها تحت سلطه می باشند را شناخته و درک کنند.

اگر این اصل مبارزاتی در جریان انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، توسط نیروهای سیاسی موجود در آن زمان درک شده بود که یک انقلاب پیروزمند مستلزم در هم شکستن ماشین دولتی و به طور اولی نیروهای سرکوب آن نظیر ارتش و زوآندش و جایگزینی آن با یک ارتش انقلابی و مردمی می باشد، اگر به جای باور و یا سازشکارانه توجیه ادعاهای سران تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی، عملکرد های آنان چه هنگام تلاش برای جلوگیری از قیام توده ها، چه در حفظ نظام ارتش و بازسازی و افزودن ضمایم سرکوبگر دیگر نظیر سپاه و بسیج ضد خلقی به آن معیار قضاوت قرار می گرفت، همچنین اگر به تلاش آنان در جهت حفظ مناسبات موجود و تداوم و تعمیق روابط با امپریالیستهایی که در طول ۵۰ سال حکومت سلطنت پهلوی تسمه از کرده مردم ما کشیده بودند، توجه می شد و با تعمق درک می شد که هدف خمینی و رژیم جمهوری اسلامی اش- از همان اولین روز روی کار آمدن خود- از کشتار خلق های تحت ستم ایران و از جمله خلق عرب، کرد و ترکمن و سرکوب نیروهای انقلابی و توده هایی که برای انقلاب و تغییر وضع اسارتبار خویش به پا خاسته بودند، به واقع حفظ و تداوم سیستم سرمایه داری حاکم، این عامل و ریشه همه فقر و فلاکت و دیکتاتوری در ایران می باشد، آنگاه شکی در این امر باقی نمی ماند که رژیم جمهوری اسلامی نیز یک رژیم وابسته و ضد خلقی همچون رژیم شاه است که برای حفظ نظام سرمایه داری حاکم در مقابل انقلاب توده ها، توسط دشمنان اصلی مردم یعنی امپریالیستها به میدان فرستاده شده است و باید بلافاصله برای نابودی آن همچون رژیم شاه مبارزه کرد.

اکنون چهل سال است که جمهوری اسلامی در ریلی که با هدف حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و خدمت به سرمایه داران غارتگر جهانی برایش تعیین شده حرکت می کند و اعمالش در طول

این مدت، کاملاً در انطباق با سیاستهای کلان امپریالیستها و منطبق بر نقشی می باشد که در تقسیم کار جهانی امپریالیستها برای کنترل منابع و ثروت‌های متعلق به کارگران و خلقهای تحت ستم به این رژیم در ایران و در سطح منطقه داده شده است. در طول چهل سال حکمرانی این رژیم ما شاهد بوده ایم که این وظایف در جریان بزرگترین روندهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جاری در کشور ما، در جنگ امپریالیستی ایران و عراق، در پیشبرد سیستماتیک سیاستهای اقتصادی دیکته شده توسط امپریالیستی همچون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای توسعه و تعمیق سلطه

خانه خراب کن امپریالیستی در تمام عرصه های اقتصادی، در توسعه و تقویت جریانانات مزدور اسلامی و خط "بنیاد گرایی اسلامی" به عنوان ابزار گسترش سلطه امپریالیسم و جنگ های غارتگرانه در سطح خاورمیانه و شمال آفریقا، در پیشبرد خطوط نظامی و برنامه جنگی قدرتهای امپریالیستی در بحران افغانستان و عراق و سوریه و لبنان، در "پروژه اتمی" غارتگرانه ۳۰۰ میلیارد دلاری و بالاخره در ایفای نقش اصلی در پروژه "ایران هراسی" ساخته و پرداخته فاشیستی ترین جناح های امپریالیستی در آمریکا و اروپا به طور پیگیرانه توسط سران جمهوری اسلامی تعقیب و عملی شده اند.

در چارچوب تبلیغات گسترده و روزمره بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی که متأسفانه توسط بسیاری از جریانانات راست و اپورتونیستی هم باز تولید شده و تکرار می گردد، آنچه کوشش می شود از انظار پنهان نگاه داشته شود عبارت از این است که در حالی که تمامی سیاستهای جنایت بار و نتایج فاجعه بار آنها توسط امپریالیستها طرح ریزی و با کنترل و هدایت آنها توسط رژیم جمهوری اسلامی به پیش می روند، اما قدرتهای امپریالیستی با انجام این جنایات توسط رژیم کارگزار خود یعنی جمهوری اسلامی با فریبکاری تمام دستان تا آرنج به خون آغشته خویش در آنها را شسته و تازه خود را مخالف این رژیم هم جا می زنند. اگر راه دوری نرویم در همین سالهای اخیر هم ما باز شاهدیم که دولت ترامپ چگونه با پروژه "ایران هراسی" بزرگترین قراردادهای میلیاردی فروش سلاح در منطقه را به نفع خزانه آمریکای بحران زده عملی ساخته و در همان حال در اقداماتی عوامفریبانه ضمن برقراری و تشدید "تحریمها" علیه جمهوری اسلامی تاکید می کند که سیاست

دولتش (تا حداقل امروز) نه "سرنگونی" بلکه "تغییر رفتار" این حکومت و در نتیجه حفظ آن است.



میتینگ هواداران سازمان جریگهای فدایی خلق ایران در بهمن ماه

سال ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران

دیگر قدرتهای امپریالیستی همان سیاست فریبکارانه سال ۵۷ را در شکلی دیگر بر مردم ما تحمیل کنند و با سرمایه گذاری روی نفرت به حق مردم علیه دیکتاتوری جمهوری اسلامی و حکومت مذهبی، صرفاً به تغییر شکل رژیم و مثلاً روی کار آوردن یک رژیم غیر مذهبی و ظاهراً سکولار و البته وابسته اقدام نموده و توده ها را در نیمه راه، از تغییر واقعی مناسبات اسارتبار موجود و نظام ارتجاعی حاکم بازدارند.

در جریان انقلاب سالهای ۵۷-۵۶، امپریالیسم با این تاکتیک، شاه را مانند موش مرده ای از ایران به بیرون پرتاب کرده و سک زنجیری جدید خویش یعنی

رژیم جمهوری اسلامی را با پنهان کردن ماهیت رابطه اش با خود بر سر کار آورد. در نتیجه افشای این رابطه و شناخت ماهیت وابسته رژیم جمهوری اسلامی و تبلیغ آن در میان توده هایی که برای نابودی آن به پا خاسته اند یک امر مهم و کلیدی است. این آگاهی به توده ها کمک می کند که صرفاً به رفتن جمهوری اسلامی که در هر صورت باید نابود گردد رضایت ندهند بلکه سعی کنند ماهیت نیرویی که جایگزین آن می گردد را بشناسند. نیرویی که پس از نابودی محتوم جمهوری اسلامی به قدرت خواهد رسید باید بدون هیچ پیش شرطی با اتکاء به توده های انقلابی عوامل تداوم سلطه امپریالیسم به عنوان دشمن اصلی کارگران توده های رنجبر را به قدرت آنها از بین ببرد. یک نیروی مردمی باید ستون فقرات نظام حاکم و سلطه امپریالیستی یعنی ارتش و سپاه ضد خلقی را نابود ساخته و آنها را با ارگانهای توده ای نظیر ارتش خلقی جایگزین سازد. هر نیرو و رژیمی با هر ادعا و وعده و شکلی، اگر عملاً در این جهت حرکت نکند تنها به ابزاری در دستان امپریالیسم و سرمایه داران زالو صفت تبدیل خواهد شد که برای حفظ نظام استثمارگرانه و سرکوبگر حاکم به میدان فرستاده شده است. این یکی از معیارهای مهمی است که مردم آگاه و جوانان مبارز ما باید در هر گونه تحول انقلابی گریزناپذیر آینده در نظر گیرند تا امپریالیسم جنایت پیشه را در نقشه های خود برای حفظ حاکمیت بر جامعه تحت سلطه ما و تحکیم زنجیرهای اسارت بر دست و پای کارگران، زنان، زحمتکشان، جوانان و خلفهای تحت ستم ناکام گذارند.

جمهوری اسلامی چهلمین سالگرد حیات انگلی خویش را در شرایطی از سر می گذراند که نتایج ضد خلقی پیشبرد چهار دهه سیاستهای خانه خراب کن امپریالیستها و سرمایه داران جهانی گریبان این رژیم ورشکسته، پوسیده و فاسد را در تمام عرصه های حیات توده ها گرفته و این رژیم را در شرایط وجود یک بحران اقتصادی کم سابقه، با امواج خشم خیزش گرسنگان مواجه ساخته است. خیل گرسنگانی که برخلاف امپریالیستها نه برای تغییر رفتار جمهوری اسلامی، بلکه برای نابودی تمامیت آن با هر جناح و دسته، دوباره به میدان آمدند.

صرف صد ها میلیارد دلار از ثروتها و منابع کشور در راه پیشبرد سیاستهای سرمایه داران جهانی در چهار دهه گذشته و در همان حال محکوم کردن میلیونها تن از کارگران و توده های رنجیده به زندگی در زیر خط فقر و همچنین سرکوب سیستماتیک و وحشیانه هر گونه ندای حق خواهانه شرایطی را بوجود آورده که حتی در میان بالایی ها زمزمه هایی مبنی بر فروپاشی نظام و عدم امکان تداوم شرایط موجود شنیده می شود. در چنین شرایطی مهم است تا مردمی که در آرزوی سرنگون کردن این رژیم در یکسال گذشته به خیابانها ریخته اند و با فداکاری و شجاعت با دست خالی به هر اقدام مبارزاتی ای که در توانشان بود دست یازیده اند، تجربه نسلهای پیش از خود در زمان انقلاب سالهای ۵۷-۵۶ را مد نظر بگیرند و به کار بندند. مردم آگاه و بویژه جوانان مبارز که در حال تلاش برای سرنگونی رژیم تبهکار جمهوری اسلامی هستند باید با درک ماهیت این رژیم و شناخت قدرت واقعی ای که در پشت عباي آخوندهای مزدور حاکم قرار دارد، یعنی امپریالیستها، اجازه ندهند که بار

خیزش های مردمی، راهگشای نابودی جمهوری اسلامی

توضیح: آنچه در زیر می آید، متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى در مراسم بزرگداشت دو روز بزرگ تاریخی در شهر هانوفر آلمان در تاریخ ۹ فوریه ۲۰۱۹ می باشد. پیام فدایی این سخنرانی را از حالت گفتار به نوشتار تبدیل کرده و با برخی تغییرات جزئی در اختیار علاقه مندان قرار می دهد.

مسئولین نظام آن عاملیه که باید باعث نگرانی همه بشه، و یا وزیر کشور با صراحت مطرح می کنه که شرایط طوریه که منتظر یک جرعه هست تا کاملا منفجر بشه یا شعله ور بشه؛ (همه این موارد منعکس کننده) اون خشم و اعتراضی یه که در جامعه جاریه.

همه اینها این واقعیت را با صراحت در مقابل ما می گذاره که پس اون جنبش ها و خیزش ها و قیام های مردمی که از یکسال گذشته در جامعه ما شروع شده راه سرنگونی جمهوری اسلامی را هموار کرده و امر سرنگونی را به مساله روز خیلی از نیرو های مردمی و توده های ستمدیده تبدیل کرده؛ و به واقع ما این واقعیت را مدیون خیزش بزرگ دی ماه ۹۶ هستیم که مردم در اون ابعاد بزرگ بنا به گفته خود مسئولین جمهوری اسلامی در ۱۶۰ شهر و روستا به خیابانها ریختند و خشم و نفرت خودشون از نظام حاکم و رژیم حافظ آن را به نمایش گذاشتند و با شعار هائی که دادند نشان دادند که واقعا اکثریت جامعه خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی اند. رژیم وابسته به امپریالیسمی که در چهل سال گذشته شرایطی را به وجود آورده که زندگی را بر مردم "حرام" (یعنی غیر قابل تحمل) کرده و مهمتر از اون مردم به عینه می بینند که چقدر این رژیم درمانده و پوسیده و غرق در دزدی و فساد و تضادهای درونی خودشه و مهمتر اینکه هیچ گونه راه حلی هم برای خروج از بن بستى که در آن گرفتار شده ندارد.

می دونیم که خیزش دی ماه در شرایطی رخ داد که برغم همه این سرکوبگری های جمهوری اسلامی و اون شرایط معیشتی که برای مردم به وجود آورده بود بطور طبیعی در بین خیلی از نیرو ها این احساس و این تحلیل را بوجود آورده بود که شورش های گرسنگان در چشم انداز

معتقدند که رژیم رفتنی است. حالا برخی ها این امر که رژیم رفتنی است یعنی این رژیم بزودی تغییر خواهد کرد و سرنگون خواهد شد را به حساب سیاستهای امپریالیستها و به خصوص (دولت) ایالات متحده آمریکا و سیاست "رژیم چنج" معروفش می گذارند و برخی ها هم به شورش های مردمی ای که هر روز در گوشه و کنار این کشور رخ داده و هنوز هم به شکل های مختلف ادامه داره و با تکیه بر این شورش ها و احتمال شورش های بزرگتری که در پیشه رفتن رژیم را روشن تاکید دارند.

این که شورش های بزرگتری در پیش است آنچنان طرفداران پر و پا قرص جمهوری اسلامی را نگران کرده و به وحشت انداخته که برای اون هائی که با مطبوعات جمهوری اسلامی در تماس هستند این روز ها شنیدن و یا خواندن چنین مطالبی خیلی عادی شده که مثلا نوه خمینی بیاید و شرایط فروپاشی رژیم ها را توضیح بده و بعدهم بگوید که "هیچ تضمینی وجود ندارد که ما باقی بمانیم" و یا اینکه فائزه هاشمی رفسنجانی دختر رفسنجانی مطرح می کند که "فرو پاشی جمهوری اسلامی از نظر محتوانی انجام شده" یعنی حالا آنچه که مانده از نظر عملی و اجراییه که باید انجام بگیرد؛ یا اخیرا یکی از نمایندگان مجلس از "زمین گیر شدن" جمهوری اسلامی در خیابانهای تهران اسم می برد. جدا از این مواردی که اسم بردم نگاهی هم به این مساله اگر ما بیندازیم که همین روحانی رئیس جمهور این رژیم هر جا که می رود با شعار مرگ بر روحانی مواجه می شه - که نمونه آخرش در خوی آذربایجان بود -شهر خوی آذربایجان- و یا معاوش جهانگیری مطرح می کنه که شدت کینه و نفرت و خشم مردم از نظام و

با تشکر از همه عزیزانی که برای گرامیداشت چهل و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و چهلمین سالگرد قیام بهمین در مراسم امشب در این جلسه حضور یافته اند. قراره در این جلسه به هر حال از دو رویدادی صحبت بکنیم و صحبت می کنیم که نقش تاریخی در جنبش انقلابی مردم ما ایفا کردند و برغم گذشت همه این سالها هنوز هم تجربیات و تئوری های راهنمای این جنبش ها برای درک شرایط کنونی و پیدا کردن راه مبارزه درکنش الزامیه و کاملا کمک می کند به فهم شرایط کنونی. به همین دلیل هم در بحث امشب که در رابطه با خیزش های مردمی و نقش آنها در راهگشائی و هموار کردن راه نابودی جمهوری اسلامی من تلاش خواهم کرد که با تکیه بر دستاوردهای تئوریک رزمندگان سیاهکل و تجربیات توده های قیام کننده در بهمین ۵۷ به وضعیت کنونی بپردازم و تا آن حدی که امکان داره، به مسائل کنونی جامعه و شرایط کنونی جامعه و چشم اندازهایی که در مقابل ما قرار گرفته بپردازم.

با تاکید بر این مساله که چون بخش پرسش و پاسخ هم وجود داره و رفقا هم روی این امر (یعنی وجود این بخش) تاکید کرده اند میشه با شرکت تک تک عزیزان در آن بخش به مسائلی که در این جلسه مطرح شده بیشتر پرداخت و زوایای دیگرش را هم مورد توجه قرار داد.

یکی از مشخصه های اوضاع کنونی اینه که همه انتظار دارند که جمهوری اسلامی سرنگون بشه. شما هم حتما مثل من در جمع هائی که وارد شده اید شاهد بوده اید که این سوال به کرات این روز ها مطرح میشه که آیا بعد از چهل سال استبداد خونین جمهوری اسلامی این امکان به وجود آمده که ما از شر این رژیم و این دیکتاتوری خلاص بشویم یا نه و اکثرا هم حالا چه به درست و چه به نادرست

جامعه قرار داره و همه هم روی تجربیات قبلی که در طول عمر این رژیم شاهدش بودند می دانستند که شورش هائی که گرسنگان به آن متوسل خواهند شد و به خیابانها خواهند ریخت با توجه به سرکوب فخر آمیز جمهوری اسلامی خیلی زود فخر آمیز میشه و ابعاد خیلی وسیعی به خودش می گیره؛ و ما هم در عمل شاهد بودیم که این شورش ها در دی ماه در مشهد شروع شد و ادامه پیدا کرد و ما برخورد های فخر آمیزی که مردم به آن توسل جستند در مقابله با جمهوری اسلامی به مقابله با آن برخاستند را در ایذه، قهدریجان، شاهین شهر، کرمانشاه، اهواز و اراک و مبارکه اصفهان در دورود و خیلی شهر های دیگه شاهد بودیم. (شورش هایی که) که خیلی زود به قیام های فخر آمیز تبدیل شد **وشعار هائی هم چون "آتش جواب آتش"، "جنگ تا بچنگیم" و "وای به روزی که مسلح شویم" را به عینه مردم سر دادند و این خودش نشان داد که چطور می شدند و اون خشم و نفرتی که این شرایط در مردم متبلور کرده بود و جمع کرده بود را چگونه نشان دادند.** این خیزش ها و این مبارزات کلا با شعار "مرگ بر گرانی" در مشهد شروع شد و بعد هم با "نان، کار، آزادی"، "مرگ بر خامنه ای" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" ادامه پیدا کرد و خود این نشان می داد که این مردمی که در فقر و فلاکت، گرسنگی و بیکاری و سرکوب های مدام و خشونت آمیز جمهوری اسلامی قرار گرفتند و به عینه می بینند که هر صدای آزادیخواهی و هر صدای حق طلبی وحشیانه سرکوب میشه چگونه به مقابله (با رژیم) برخاستند. چرا که واقعا این شرایط به قول معروف جانسون را به لبشون رسانده بود و به همین دلیل به خیابانها ریختند تا یک راهی برای خلاصی از این اوضاعی که نظام سرمایه داری وابسته برای کارگران و ستمدیدگان به وجود آورده و جمهوری اسلامی هم با توسل به دار و زندان و شکنجه در چهل سال گذشته از اون حفاظت کرده پیدا کنند. مبارزاتی که مردم کردند به برجسته شدن شعار " اصول گرا، اطلاع طلب دیگه تمامه ماجرا" در این مبارزات (منجر شد و) انعکاس پیدا کرد و بطور طبیعی نشان می داد که چگونه مردم خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستند و نه یک جناحش؛ (نشون می داد که مردم) همه جناح های حاکم را به یک چشم می بینند و اون ها را مقابل خواستها و مطالبات خودشون می بینند و خواهان نابودیشون هستند و در واقع نشان می داد که اون "پروژه کلان اصلاحات" که در ابتدای سال ۱۳۷۶ از سوی امنیتی های جمهوری اسلامی در ایران راه انداخته شده بود چگونه رسوا شده و از طرف مردم و در ابعاد توده ای کنار گذاشته شده.

این مبارزات را وقتی انسان نگاه می کنه این یک واقعیتی که جمهوری اسلامی، بنا

قیام های دی ماه و مبارزات توده ای فضای سیاسی جامعه را بالکل تغییر داد و وضعی ایجاد کرده که مردم علیرغم همه سرکوب هائی که می بینند باز هم به مبارزات خودشون و اعتراضات خودشون در گوشه و کنار کشور ادامه می دهند؛ اینکه اکثریت مردم خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستند و این را ما در مبارزات آنها به عینه می بینیم در کلیپ هائی که حتما همه دیده اند در شبکه های اجتماعی پخش شده شاهد بودیم این خواست را. و این نیاز مردم از این واقعیت هم سر چشمه می گیرد که نظام اقتصادی اجتماعی حاکم را یک بحران بزرگی فرا گرفته که این بحران معیشت مردم را کاملا تحت فشار گذاشته و آنها به سطح خیلی پائینی رسانده است.

به ماهیت ضد مردمیش نه می تواند و نه می خواهد که سیاستهائی را اتخاذ بکنه که بر مبنای آن سیاستها، حداقل کمی ازدرد ها و رنج های مردم را کاهش بدهد. بر عکس - این رژیم همه داریم می بینیم که با سیاستهایی که دنبال می کنه - تنها با توسل به سرکوب و با تکیه بر دار و زندان و شکنجه و اعدام و اینهاست که می خواهد با مبارزات مردم و اعتراضات مردم و خشم و نفرت مردم مقابله بکنه و البته این خودش هم انعکاس این واقعیت که اینکه مردم در این ابعاد می ریزند بیرون و اینکه رژیم در این ابعاد به سرکوب می پردازد (نشانیگر اینه که) یک بحران بزرگ جامعه را فرا گرفته نظام اقتصادی حاکم را فرا گرفته که جدا از سرکوب نمیشه این بحران را کنترلش کرد و جلوی شورش های بیشتر را گرفت.

این اعمال دیکتاتوری و سرکوب خشونت آمیز مبارزات مردم که ذاتی جمهوری اسلامی و در گذشته رژیم سلطنت بود به واقع نشان می دهد که رو بنای ذاتی نظام سرمایه داری در ایران را دیکتاتوری تشکیل می دهد و این اتفاقا یکی از درسها و اصولیه که رزمندگان سیاهکل در همان سال ۱۳۲۹ بر آن تاکید می کردند و یکی از تر هائی بود که راهنمای حرکت اونها برای مبارزه با رژیم سلطنت بود. امروز هم البته به واقع وقتی که ما به صحنه نگاه می کنیم می بینیم که کارگران و توده های تحت ستم در ابعاد خیلی وسیع همین واقعیت را با کلام خودشون و به قول معروف با زبان خودشون بیان می کنند.

قیام های دی ماه در همان شهر هائی که من برخی هاش را شمردم بعدا در مبارزات درواپش گنابادی، مبارزات و قیام واقعا بزرگ مردم مبارز کازرون، و اعتراضات مختلف مردم و بعد هم اعتصاب کامیونداران، اعتراضات بازنشستگان و کشاورزان اصفهان و به هر حال در این اواخر هم در

(اعتصاب طولانی مدت) کارگران هفت تپه و فولاد اهواز ادامه پیدا کرد که در این موارد آخر ما شاهد (ابراز) همبستگی های شکوهمند مبارزاتی مردم با کارگران هفت تپه و فولاد بودیم. این قیامها و این مبارزات توده ای فضای سیاسی جامعه را بالکل تغییر داد و وضعی ایجاد کرده که مردم علیرغم همه سرکوب هائی که می بینند باز هم به مبارزات خودشون و اعتراضات خودشون در گوشه و کنار کشور ادامه می دهند؛ اینکه اکثریت مردم خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستند و این را ما در مبارزات آنها به عینه می بینیم در کلیپ هائی که حتما همه دیده اند در شبکه های اجتماعی پخش شده شاهد بودیم این خواست را. و این نیاز مردم از این واقعیت هم سر چشمه می گیرد که نظام اقتصادی اجتماعی حاکم را یک بحران معیشت مردم را کاملا تحت فشار گذاشته و آنها به سطح خیلی پائینی رسانده است.

در اینکه نظام اقتصادی در ایران سرمایه داریه فکر نمی کنیم که هیچکدام از شما در این مورد شکی داشته باشید همه این را قبول داریم که نظام حاکم بر جامعه ما را از سالها ی پیش سرمایه داری تشکیل می ده که به باور ما این سرمایه داری وابسته ایست که به قول معروف تا مغز استخوان به امپریالیسم وابسته است و سیستم را به بخش ارگانیک نظام جهانی امپریالیستی تبدیل کرده و در واقع اقتصاد ایران را باید به عنوان جزئی ارگانیک از اون اقتصاد امپریالیستی جهانی دید. که خوب به علت این بحران هائی که بوجود آمده مساله رکود مساله تورم مساله پائین آمدن ارزش پول و بیکاری گسترده و خوابیدن بنگاه های تولیدی اینها با خودش فقر و فلاکت و بی چیزی می آورد و وارد را به استخوان مردم می رسانه که از خصوصیات این بحران، حالا اینکه چه شرایطی باعث شد که این بحران چنین ابعادی پیدا بکنه و چنین جلوه هائی پیدا بکنه من فقط گذرا اشاره می کنم که اگر به سیاستهائی که در دوره رفسنجانی اتخاذ شد برگردیم و توجه بکنیم، این سیاستها که کاملا بعد از پایان جنگ بود (مطابق) رهنمود های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بودند و کاملا از سوی رفسنجانی به عنوان سیاست تعدیل اقتصادی (پذیرفته شدند، سیاستهایی بودند) که کاملا رهنمود های کارتل های و درواقع نیاز های کارتل های امپریالیستی را و انحصارات بزرگ امپریالیستی را در صحنه اقتصاد ایران پیاده کردند و بطور طبیعی هم هر کجا رهنمود های این دو نهاد امپریالیستی در هر کشوری اجرا شده ما با شورش گرسنگان و فقر و فلاکت وسیع مواجه می شویم و مواجه شدیم (نتایج) این (سیاست) را هم ما در ایران بطور خیلی واضح شاهد بودیم که یکی از رهنمود هائی که

می دهند کوچک کردن دولت، لغو سوبسید ها بود؛ خصوصی سازی های معلوم الحال، که الان اگر به مبارزات کارگری توجه کنیم مخالفت های شدید با این خصوصی سازی ها را فریاد می زنند؛ بعد تغییر قوانین کار به ضرر کارگرا که در دوره رفسنجانی شروع شد و در دوره خاتمی ابعاد خیلی شدیدتری گرفت - برغم اون قیافه های اصلاح طلبی- و بعد هم در دوره احمدی نژاد و روحانی ادامه پیدا کرد. اینها یک شرایط خیلی دهشتناکی را برای کارگر های ما و مردم ما بوجود آوردند که همه شون حاصل رهنمود های این دو نهاد امپریالیستی و وابستگی اقتصادی ایران به این سیستم جهانی بود که رژیم حاکم بدون چون و چرا اون رهنمود ها را پیش برد. وقتی ما سیاستهای دولتهای جمهوری اسلامی از سی سال گذشته را در نظر بگیریم به عین شاهدیم که این سیاستها جز تشدید استثمار کارگران جز تشدید غارت ثروتها ایران و نابودی کشاورزی ایران و اون خصوصی سازی های معلوم الحال و باز کردن دروازه های اقتصاد کشور به روی کالاهای خارجی که در خیلی از مواقع تولید داخلی را نابود می کند و بیکاری را گسترش می دهد به هر حال به قیمت استثمار و رنج مردم همیشه پیش رفته و این یک نکته ای را به عین نشان می دهد که انحصارات امپریالیستی و امپریالیستها به این وسیله و با این رهنمود ها و سیاستهایی که جمهوری اسلامی پیش می برد بار بحران هایی که خودشون درگیر آن هستند را هر چه بیشتر به روی مشخص ایران- سر شکن می کنند و خوب بطور طبیعی هم سرشکن کردن بار این بحرانها باعث میشه که خود بحران اقتصادی جامعه ایران هم تشدید بشه. وقتی نگاه می کنیم به این شرایط بحرانی که بوجود آمده و شاهدش هستیم می بینیم که این دیکتاتوری که جمهوری اسلامی در شرایط کنونی داره اعمال می کنه آنچنان دست بورژوازی ایران را باز گذاشته که دیگه اونها به اون ارزش اضافی که بطور طبیعی در این نظام از کارگر ها می چاپند و اونها را در فقر و فلاکت رها می کنند راضی نیستند و برای ماهها- ماه های طولانی گاه- حقوق ها و دستمزد های کارگران را نمی پردازند و کاری کرده اند که کسب حقوق های معوقه به یکی از مهمترین خواستههای طبقه کارگر ما تبدیل شده اون هم در شرایطی که همه مردم و همه کارگر ها شاهد بریز و بپاش های آنچنانی نور چشمی ها و آقازاده های سردمداران جمهوری اسلامی و دزدبهای میلیاردری و شکاف های طبقاتی هستند که هر روز عمیق تر هم میشه. یعنی بورژوازی ایران در حالیکه خون مردم خون کارگران را در شیشه کرده و خودش در ناز و نعمت غوطه می خوره ، وضعی بوجود آورده که کاسه صبر بیچیزان واقعا لبریز

وقتی ما سیاستهای دولتهای جمهوری اسلامی از سی سال گذشته را در نظر بگیریم به عین شاهدیم که این سیاستها جز تشدید استثمار کارگران جز تشدید غارت ثروتها و نابودی کشاورزی ایران و اون خصوصی سازی های معلوم الحال و باز کردن دروازه های اقتصاد کشور به روی کالاهای خارجی که در خیلی از مواقع تولید داخلی را نابود و بیکاری را گسترش می دهد به قیمت استثمار و رنج مردم پیش رفته و این نکته ای را نشان می دهد که امپریالیستها با این رهنمود ها و سیاستهایی که جمهوری اسلامی پیش می برد بار بحران هایی که خودشون درگیر آن هستند را بیشتر به روی توده های زحمتکش سر شکن می کنند و بطور طبیعی هم سرشکن کردن بار این بحرانها باعث میشه که بحران اقتصادی ایران هم تشدید بشه.

شده و اینه اون علتی که (باعث شده) ترکیب واقعی خیزش های مردمی و جنبش های مردمی در ایران -اکثریت شرکت کنندگان این خیزش ها - از قیام دی ماه تا امروز را کارگران و بیکاران و ستم دیدگان شهر و روستا تشکیل می دهند. این واقعیه. داغ لعنت خوردگانی که واقعا نظام سرمایه داری وحشیانه اونها را استثمار می کنه و حتی قادر نیست زندگی اونها را در آن حدی که بتوانند نیروی کار شون را باز تولید کنند هم (تامین کنه) و اونها را مجبور می کنه که با کار اضافه با تن فروشی با زباله گردی و با دزدی و کارتون خوابی و قبرستان خوابی روزگار بگذرانند. واقعیت هائی که ضرورت یک انقلاب اجتماعی برای نجات از این اوضاع دهشتناک را به مسئله روز اکثریت مردم ما تبدیل کرده و خیزش دی ماه و مبارزات بعد از اون اتفاقا درست پاسخی به این نیاز بود.

در یک چنین شرایطی بطور طبیعی همه ی نیرو های سیاسی و نیرو های مختلف اجتماعی می آیند و راه حل ارائه می دهند و به هر حال از نیرو های اصلاح طلب دولتی و غیر حکومتی گرفته تا نیرو های انقلابی به تکاپو می افتند و راه حل ارائه می دهند و از نظر خودشون و از موضع طبقاتی خودشون راه خروج از این وضع را ارائه می دهند. که من در این قسمت از بحث به بخشی از این راه ها اشاره می کنم. (که) خوب برای نتیجه گیری آخر بحث خودمان هم لازمه.

مثلا تاج زاده که حتما می شناسید اش. یک اصلاح طلب حکومتیه که آنقدر از سرنگونی جمهوری اسلامی وحشت واقعا برش داشته و از انقلاب مردم که میگه که برای اینکه انقلاب شکل بگیرد و جمهوری اسلامی حفظ بشه باید "اصلاحات را زنده نگهداشت" حتی اگر از ما عبور کنند. یعنی پس اصلاح طلبان دیگری جز ما را بپذیرند. ولی فقط به یک شرط اون هم این شرط که به مبارزات غیر خشونت آمیز

و انتخابات تکیه کنند و اون را قبول داشته باشند. یعنی همه مساله اش اینه که یک کاری بکنند که بالاخره مردمی که جونشون رو لبشون رسیده و کارد به استخوانشون رسیده نمایند و دست به انقلاب زنند و این سیستم رو تغییر ندهند و اینها بتوانند همچنان در قدرت باشند حالا برایشان هم مهم نیست این فرد یا اون فرد، (مساله شون اینه که) خود نظام و خود سیستم حفظ بشود و طبقه (حاکمه) بتواند به غارتگری های خودش ادامه بدهد و اصلاح طلبان حکومتی در شرایطی این حرفها را می زنند که مردم در شعار و در عمل (این خواست که) جمهوری اسلامی و هر دسته و جناح نابود باید بشه را در خیابانها فریاد زده اند. این تشبثاتی که اصلاح طلبان حکومتی بهشون متوسل می شوند -بعد از این سیلی بزرگی که از مردم ما خوردند- نشون میده که اونها به هر وسیله ای می خواهند متوسل شوند تا مبارزه قهر آمیز و انقلاب که به واقع تنها راه رهائی مردم ماست را به حاشیه برانند و توهم امکان اصلاح رژیم از درون را زنده نگهدارند.

یک بخش دیگر از همین اصلاح طلب ها که اغلب هم غیر حکومتی هستند برای "گذار مسالمت آمیز" از جمهوری اسلامی به یک "دمکراسی سکولار پارلمانی" پیشنهاد فرارند می دادند. البته در همان دوره بعد از قیام دی ماه بطور مشخص این پیشنهاد را دادند ولی همین امروز هم این جناح و این تیپ اجتماعی با این تفکر همین پیشنهاد رافراندم را تکرار می کنه. رفراندومی زیر نظر سازمان ملل متحد! ولی (مدافعین) یک چنین پیشنهادی در نظر نمی گیرند که چهل سال سلطه جمهوری اسلامی با دهها انتخابات به عین نشان داده که اصولا سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی بدون تقلب اصلا کارش پیش نمی رود. در یک چنین سیستمی امکان ندارد شما با هر مطالبه ای انتخاباتی بگذارید که به نفع جمهوری اسلامی تمام نشه. حتی اون سازمان ملل هم که اینها اسم می برند که بیاید و (جنبش انتخاباتی را) کنترل کند نمی تونه جلوی این تقلب ها و کلک های جمهوری اسلامی را بگیره. تازه اینها که یک "حکومت دمکراتیک سکولار" و "پارلمانی" می خواهند به این مساله هم نمی خواهند پاسخ بدهند که در شرایطی که واقعیت نشون داده روینای نظام اقتصادی ایران یعنی سرمایه داری ایران دیکتاتوریه اینها چگونه می خواهند ضمن حفظ سرمایه داری حاکم، یک دمکراسی برقرارکنند. چیزی که در نظام اقتصادی ایران اساسا غیر عملی و ناممکنه و اگر کسی واقعا خواهان یک دمکراسیه و برای اون مبارزه می کنه بطور طبیعی باید نابودی این نظام اقتصادی را هم خواهانش باشه. در میان نیرو هائی که اعلام می کنند خواهان سرنگونی این رژیم هم هستند

دستجات متفاوتی وجود دارد که کاملاً هم با هم فرق دارند. برخی از آنها این سرنگونی را از طریق کمک خارجی می‌خواهند و هر روز چند تا نامه می‌نویسند برای این ترامپ که بابا بیا این "رژیم پنج" ات رو عملی کن تا دست ما هم به یک جانی بند شود بالاخره. و یک نمونه بارز از این دسته همین سلطنت طلبان هستند. مدت‌هاست همان رسانه‌هایی که عکس خمینی را بردند در ماه، حالا با رفتن پشت اینها تلاش می‌کنند که در میان مردم برای همین رضا پهلوی زمینه ایجاد کنند و جا واز کنند و به هر حال برای یک روز می‌آید اون را هم داشته باشند. ولی خوب خیلی روشن اگر هر نیرویی در ایران برای رسیدن به قدرت، به مساعدت‌های امپریالیستی و به خصوص آمریکا متکی باشه بطور طبیعی می‌خواهد یک رژیم امریکائی روی کار بیاورد و ما هم در تجربه دوره شاه و این دوره و حتی در کشور‌های همسایه دیدیم که رژیم‌های این چنینی، آنچه که می‌کنند تنها وضع را از این هم که هست بدتر خواهند کرد. چرا که به خصوص سلطنت طلب‌ها بطور روشن مطرح می‌کنند که به هیچ وجه نمی‌خواهند نظم سرمایه‌دارانه حاکم را خللی درش وارد کنند و نمی‌خواهند به ارتش دست بزنند و همین دو عامل هم نشان می‌دهد که تمام تبلیغات اینها دروغ و فریبی بیش نیست.

به باور ما همه آن نیرو هائی که هدف خودشون را اصلاح رژیم و یا تغییر رژیم بدون نابودی سرمایه داری حاکم و نظم اقتصادی حاکم گذاشته اند در راستای منافع مردم ما و رهائی واقعی کارگران و زحمتکشان گام بر نمی‌دارند. در مقابل تبلیغات این نیرو هائی که فقط از گذار از جمهوری اسلامی تکیه می‌کنند و این را برجسته می‌کنند وظیفه تک تک ماست که توجه مردم توجه کارگران و ستمدیدگان را به تجربه قیام بهمین که ما امروز به بزرگداشت چهلمین سالگردش نشسته ایم جلب بکنیم تا ببینند که با تغییر رژیم شاه و باقی ماندن سرمایه داری و باقی ماندن ارتش، رژیم جانشین شاه، هیچ گونه گامی در جهت خواستها و مطالبات اون مردمی که بلند شدند بر نداشت بلکه شدیداً هم اون‌ها را سرکوب کرد. چرا که اصولاً تجربه ایران- من در این مورد دارم صحبت می‌کنم- تجربه ایران نشان داده که اگر توده‌های ستم‌دیده یعنی اون هیچ بودگانی که واقعا همه زندگیشون را در فقر و فلاکت دارند می‌گذرانند و شدیداً استثمار می‌شوند، اگر اینها می‌خواهند به آزادی برسند به رهائی برسند به نان و کار و آزادی برسند باید این ماشین دولتی حاکم را نابود بکنند و اصولاً نیرو هائی که نمی‌خواهند این کار را بکنند قادر هم نیستند که این خواستها را متحقق بکنند.

به هر حال امیدوارم که زیاد خسته‌تان نکرده باشم به خصوص که برای ادامه این بحث باید به یکی دو نکته دیگر هم اشاره بکنم. یکی از نکاتی که باید بهش توجه

به باور ما همه آن نیرو هائی که هدف خودشون را اصلاح رژیم و یا تغییر رژیم بدون نابودی سرمایه داری حاکم و نظم اقتصادی حاکم گذاشته اند در راستای منافع مردم ما و رهائی واقعی کارگران و زحمتکشان گام بر نمی‌دارند. در مقابل تبلیغات این نیرو هائی که فقط از گذار از جمهوری اسلامی تکیه می‌کنند و این را برجسته می‌کنند وظیفه تک تک ماست که توجه مردم توجه کارگران و ستمدیدگان را به تجربه قیام بهمین که ما امروز به بزرگداشت چهلمین سالگردش نشسته ایم جلب بکنیم تا ببینند که با تغییر رژیم شاه و باقی ماندن سرمایه داری و باقی ماندن ارتش، رژیم جانشین شاه، هیچ گونه گامی در جهت خواستها و مطالبات اون مردمی که بلند شدند بر نداشت بلکه شدیداً هم اون‌ها را سرکوب کرد.

کرد اینه که در صفوف نیرو های مخالف جمهوری اسلامی ما با نیرو هایی مواجه می شویم، با تحلیل هائی مواجه می شویم، با نظریاتی مواجه می شویم که گویا از طریق مبارزات مسالمت آمیز و با به اصطلاح نافرمانی مدنی و مبارزات مدنی مردم میشه مردم را متشکل کرد و کمر رژیم را شکست. بر مبنای این تفکر، این تحلیل، این استدلال هم مطرح میشه که مبارزه مسلحانه و به قول آنها مبارزات خشونت آمیز، هزینه مبارزات مردمی را بالا می برد و در نتیجه مردم به این مبارزات خشونت آمیز نمی‌توانند روی خوشی نشان بدهند و ببینند و اینها باعث میشه که بار توده ای جنبش تضعیف بشه. متأسفانه این تفکرات، به نقش دشمن و روشهای سرکوب دشمن در تعیین اشکال مبارزه مردمی توجه نمی‌کنند و متوجه نیستند که اصولاً مردم وقتی می‌ریزند تو خیابان و اعتراض می‌کنند و طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین خواستههای خودشون را فریاد می‌زنند این مردم نیستند که دارند اعمال خشونت می‌کنند این خشونت سازمان یافته دولتی که داره مردم را برای اینکه به خیابان نریزند سرکوب می‌کنه و به مقابله خشونت آمیز وا می‌داره.

اینها متوجه نیستند که دشمن همه راه‌ها را بسته و به همین دلیل که مردم الزاماً در شهرها بی‌کی که من قبلاً اسم بردم به قهر آمیزترین روشها متوسل شدند و مراکز سرکوب جمهوری اسلامی را به آتش کشیدند. چون اصولاً تجربه مبارزات چهل ساله -من حالا دوره شاه را فاکتور می‌گیرم- نشون داده که این سرکوبگری‌های رژیم راهی جز مقاومت قهر آمیز مقابل مردم ما نمی‌گذاره و این راهیه که اونها باید پیش بگیرند تا به مطالباتشون برسند و این روشها هم که پیشنهاد میشه که قاعدتاً روشهای سترونیه که با شرایط

دیکتاتوری حاکم بر ایران به هیچ وجه انطباق نداره .

نیرو هائی هم هستند که با الگوبرداری از انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ و قیام بهمین راه تغییر وضع کنونی و به هر حال دست یابی طبقه کارگر و مردم ستم‌دیده به اون اهداف و مطالبات انقلابی شون را اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه طرح می‌کنند. و البته به روی خودشون هم نمی‌آوردند و نمی‌گویند هم که اتفاقاً قیام بهمین به دلیل سازمان نیافتن کارگران، سازمان نیافتگی کارگران و فقدان یک رهبری کمونیستی بود که در صحنه شکست خورد. نه اینکه قیام نشد نه اینکه مردم نریختند به خیابانها و قاطعانه نجنگیدند. ولی اونها نتوانستند اون نظم را نابود بکنند و با رژیمی مواجه شدند که همان نظم را دوباره برایشان حفظ کرد و ادامه داد. اگر به فرض -حالا فرض محال- ما با مبارزات سالهای ۵۶-۵۷ هم به نوعی دو باره در ایران مواجه بشویم یک چیز اصلیه اون هم اینه که در شرایطی که طبقه کارگر فاقد تشکل و رهبری، اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه هم با شکست مواجه میشه. از این بحث این نتیجه می‌آید میشه که خوب یکی از مسائلی که خیلی در جنبش انقلابی مردم ما مهمه و قاعدتاً هم مورد بی‌توجهی قرار می‌گیره اینه که در شرایط ایران و این دیکتاتوری لجام گسیخته در چه پروسه‌ای میشه واقعا کارگرها، تشکل طبقاتی پیدا کنند تا قادر بشوند که انقلاب ایران را به پیروزی برسانند. این دسته از نیرو های سیاسی که ادعای چپ و کمونیست بودن هم دارند و خودشون را کمونیست هم می‌دانند قاعدتاً سعی می‌کنند که به این مورد نپردازند و پاسخ روشنی به این سؤال ندهند. اینها از متشکل شدن کارگران در پروسه اعتصاب، اون هم در یک پروسه مسالمت آمیز، صحبت می‌کنند در حالیکه چه تجربه دوره شاه و چه چهل سال دیکتاتوری جمهوری اسلامی نشون داده که این دیکتاتوری اصولاً اجازه تشکل در پروسه های مسالمت آمیز را نمی‌دهد. همین تجربه اعتصاب طولانی مدت کارگران هفت تپه و فولاد اهواز را در نظر بگیرید مبارزاتی کاملاً قهرمانانه کردند ولی آیا این مبارزات ابتکار هائی که اونها برای متشکل شدن زده بودند را توانست متحقق بکنه یا نه برعکس اون ابتکارات، وحشیانه سرکوب شد با روشهای مختلف سرکوب شد و نشان داد یک بار دیگه که دیکتاتوری حاکم در ایران اجازه نمی‌دهد که تشکل های حتی صنفی برای طبقه کارگر و برای اقشار مختلف در یک شرایط مسالمت آمیز شکل بگیرند . به هر حال یک اصلی که خیلی مهمه اینه که روش هائی که به طور عمدی در جریان اون مبارزه (اتخاذ) میشه که مردم بتوانند در این دیکتاتوری شکاف ایجاد بکنند و بتوانند توازون قوا را به نفع کارگران و ستمدیدگان تغییر بدهند، (شناخته بشوند). همیشه مهم اینه که ما ببینیم که با مبادرت به کدام شکل -

منظورم شکل اصلی مبارزه است- که بشه در بستر اون شکل، همه اشکال دیگه مبارزه را هم به خدمت گرفت و توانست که در اون سد دیکتاتوری شکاف ایجاد کرد و مردم را سازمان داد و در حین اینکه مردم را سازمان می دهی خودمان را هم سازمان بدهیم؛ چون اینهایی که به

این امر بی توجه اند باید بدانند که اشکال مبارزه، فرعی و اصلی داره و ما در اینجا بحثمان سر شکل اصلی مبارزه است.

مبارزاتی که در دی ماه شروع شد و بعد در گوشه و کنار ایران ادامه پیدا کرد مبارزاتی بود که عملاً خودبخودی بود و فاقد سازمان بود و رهبری نداشت. درست به همین خاطر هم

علیرغم این که توده ها با قداکاری کامل با قبول خطر دستگیری و شکنجه و "خودکشی شدن" در زندان، اصطلاحی که اخیراً با جنایات جمهوری اسلامی مطرح شده به صحنه مبارزه می آمدند ولی این مبارزات به صورت یکپارچه هیچ وقت ظاهر نمی شد و نشد و پس از رخ دادن در یک منطقه فروکش می کرد و بعد از مدتی دوباره در جایی دیگه شعله ور می شد- در یک فاصله زمانی. این (واقعیت) و تجربه سالهای طولانی سلطه جمهوری اسلامی نشان می داد که (نیروهای انقلابی) با مخفی کاری صرف در بطن مبارزات کارگری، که امروز شاهد هستیم نمی توانند نیرو های روشنفکری جامعه خودشون را متشکل کنند تا بتوانند با کارگر ها هم ارتباط بگیرند و اونها را هم متشکل بکنند. یعنی تجربه ایران بطور مشخص این را نشان داده که با مبارزات مسالمت آمیز به صرف مخفی کاری امکان ایجاد اون رهبری انقلابی که نیاز جامعه ماست نیاز مردم ماست، امکان پذیر نیست.

اما (با توجه به) این تجربه ای که گفته شد حالا اگر ما بیائیم و به تجربه مبارزه رزمندگان سپاهکل توجه کنیم و (چگونگی) شکل گیری سازمانهای مسلح در دهه پنجاه و مبارزات خلق کرد، جنبش خلق کرد، مبارزات پیشمرگان خلق کرد (را)

بررسی کنیم) می بینیم که در اون اوائل روی کار آمدن جمهوری اسلامی در یک جامعه تحت دیکتاتوری اینها توانستند با دست زدن به مبارزه مسلحانه و در پرتو این مبارزه، هم خودشون را متشکل کنند و هم شرایط را برای ارتباط با مردم و کارگر ها و بسیج و سازماندهی اون ها هموار

نیرو هائی که به مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم در ایران معتقدند، می توانند در جهت ایجاد این رابطه مستقیم با مردم و با کارگر ها این گروههای، سیاسی - (نظامی) را تشکیل بدهند و در این جهت اقدام بکنند و تنها در این راستا هم هست که ما می توانیم این امید را داشته باشیم

که به شعار "نان، کار، آزادی" دست پیدا کنیم. شعاری که تحقق اون وابسته است به نابودی جمهوری اسلامی؛ چون تنها از این طریق که همیشه بر این فائق آمد و بر این وضع کنونی واقعا یک نقطه پایانی گذاشت. جمهوری اسلامی و خود سردمداران جمهوری اسلامی همانطور که قبلاً گفتم اوضاع جامعه ای را که بر اون دارند حکومت می کنند خودخوشون

انفجار آمیز می دانند و معتقدند که هر لحظه ممکنه که منفجر بشه و این انفجار شعله ور بشه در همه کشور. این یک واقعیه؛ اما ما باید این را هم در نظر داشته باشیم که رهائی فقط نفس انفجار نیست؛ مهم اینه که این انفجار به رهائی کارگران و توده های ستمدیده منجر بشه؛ (امری) که وابسته به سرنگونی جمهوری اسلامی و همه دسته بندی های درونیشه و این هم تنها با درهم شکستن نیروهای مسلح جمهوری اسلامی یعنی ارتش و پاسدار ها و ضمام دیگه اش امکان پذیره؛ امری که در خیلی از بحث ها و تبلیغات ما اصلاً با سکوت در مورد اون مواجه ایم و همه فکر می کنند که این میره و رژیم بعدی می آید و شرایط گل و بلبل ایجاد میشه؛ اگر واقعا مردم ما قراره به آزادی و رهائی برسند گام اول کارشون نابودی نظام سرمایه داری و ارتشه که به هر وسیله ای به حفظ اون نظام پرداخته و تجربه قیام بهمن هم نشان داد که بدون این کار (نابودی ارتش) آزادی و رهائی اصلاً امکان پذیر نیست. در نتیجه به باور ما باید مبلغ این راهی باشیم که با چنین اقداماتی توانائی تحقق اون چشم انداز را به ما بدهد. امیدوارم که واقعا خسته تان نکرده باشم و امیدوارم که بتوانیم در قسمت پرسش و پاسخ به همه ی نکاتی که این بحث ایجاد می کنه در یک فضای رفیقانه بپردازیم و سپاسگذارم از تک تک تان که با صبر و تحمل این حرفها را گوش دادید. ممنون!



زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

چند کلام در باره اهداف "طراحی سوخته"!



در روزهای اخیر و بدنبال پخش برنامه رسوای "طراحی سوخته" در تلویزیون رژیم جمهوری اسلامی و دستگیری مجدد اسماعیل بخشی ، فعال کارگری ، پرده از سناریوی تبهکارانه ای برداشته شد که با کارگردانی وزارت اطلاعات جنایتکار

جمهوری اسلامی علیه توده های تحت ستم و بویزه کارگران به جان آمده و به پا خاسته ما طراحی و برای نمایش به اکران عمومی فرستاده شده است.

بخش هنری اداره "سربازان گمنام امام زمان" جمهوری اسلامی در این برنامه نخ نما و رسوا ضمن سر هم بندی کردن برخی اعترافات فاقد ارزش قربانیان خویش و از جمله اسماعیل بخشی و علی نجاتی که در زیر شکنجه اخذ شده ، کوشید تا به طور اولی با نمایش در هم شکستگی قربانیان خود ، به کارگران وارد به استخوان رسیده این پیام را برساند که هر گونه اعتراض جمعی و خارج از کانالهای عقیم حکومتی برای کسب حقوق طبیعی ، برای نان و کار و آزادی ، عاقبتی جز آن چه که بر سر قربانیانش در فیلم "طراحی سوخته" آمده ، نخواهد داشت.

ثانیا کارگردانان این نمایش کوشیدند تا مبارزات برحق کارگران هفت تپه و فولاد اهواز را دسیسه ای از طرف امپریالیسم آمریکا جا بزنند و فعالین کارگری دخیل در سازماندهی اعتراضات برحق اخیر کارگران را به وابستگی به برخی از نیروهای مرتجع و جریانات آلوده و پرو امپریالیست اکثرا خارج کشوری متهم سازند. آنها با این سیاست در واقع کوشیده اند با یک تیر دو نشان بزنند. از یک طرف جنایات خود در حق زندانیان را توجیه نمایند و از طرف دیگر کوشش کنند تا جوانان به جان آمده و در جستجوی "راه" را هم به طرف آن نیروهای آلوده و پرو امپریالیست سوق دهند!

به اصطلاح مستند "طراحی سوخته" رو کردن کارت سوخته ای ست که قدمت استفاده از آن به زمان اسلاف منفور ولی برحق وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی یعنی ساواک ضد خلقی باز می گردد. زمانی که گردانندگان ساواک شاهنشاهی برخی قربانیان شکنجه شده خویش را به جلوی دوربین ها می آوردند تا با لیخند در جلوی دوربین و سپاس از راهنمایی ها و رافت های شکنجه

گران ساواک ، ضمن اظهار ندامت و پشیمانی از کرده خویش یعنی مخالفت با رژیم ، از شخص اول مملکت یعنی شاه جنایتکار ، طلب عفو و بخشش کنند. طراحی سوخته ، تقلید کسالت آور همان شوهای تلویزیونی ست. البته پرده های دیگر این نمایش را جوانان آگاه و توده های مبارز ما در برنامه های تلویزیونی پخش ابراز "ندامت" برخی زندانیان در دهه ۶۰ به کارگردانی لاجوردی جلاد و بعد از آن سلسله برنامه های رسوای "هویت" نیز به یاد دارند. درست به همین خاطر است که یک روز پس از نمایش این برنامه نخ نما ، توده های مبارز در خیابانها با فریاد "شکنجه ، مستند ، دیگر اثر ندارد" جواب دندان شکنی به ادعاهای سخیف کارگردانان این سناریو داده و آشکار ساختند که با هر گونه اعتراف گیری در زیر شکنجه مخالف بوده و برای چنان برنامه هائی هیچگونه ارزشی قابل نیستند.

به رغم "طراحی سوخته" که در تلاش است تا شکنجه را از دامن وزارت اطلاعات پاک کند ، و بر خلاف نیروهائی که هنگام افشای برحق این برنامه و برنامه گذارانش ، عمدتا روی اثبات وجود شکنجه در جمهوری اسلامی متمرکز شده اند ، واقعیت این است که اصولا جلادان دست اندرکار این رژیم ابایی از اشاعه این حقیقت که شکنجه ذاتی نظام دیکتاتوری حاکم می باشد ندارند و در خیلی از موارد به خصوص در دوره های بحرانی و عروج جنبش اعتراضی ، به منظور مرعوب ساختن توده ها و جوانان مبارز ، کوشیده اند تا با تبلیغ علنی و نمایش تخت های شلاق و چوبه های دار و پخش داستانهای مخوف شکنجه گاه های خویش ، توسل به شکنجه را به عنوان پیشه معمول خود در برخورد با مخالفان یادآوری کنند! طراحی سوخته همچنین پاسخ عملی رژیم به درخواست "مناظره" بین شکنجه شدگان با شکنجه گرانشان را به نمایش می گذارد.

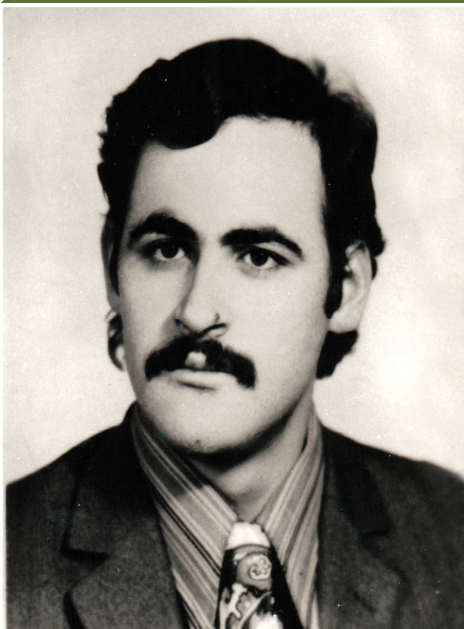
امروز آنچه که جوانان آگاه و مبارز ما نباید اجازه دهند تا در زیر تبلیغات مسموم در رابطه با شکنجه دفن گردد ، این حقیقت است که هدف داستان "طراحی سوخته" نه صرفاً تطهیر شکنجه گران حاکم و تکذیب شکنجه در افکار عمومی ، بلکه انعکاس بخشی از یک برنامه حساب شده از سوی دیکتاتوری حاکم است که با احساس خطر از خیزش دوباره گرسنگان ، خود را برای یک تعرض خونین به اردوی گرسنگان و قلب تپنده آن یعنی طبقه کارگر ایران آماده می کند. چرا که مرتجعین حاکم ، در ورای این جنبش ، شبح کمونیسم و خطر گرایش جوانان مبارز به آن را بهتر از هر نیرویی حس می کنند.

زندان ، شکنجه ، اعدام ، نابود باید گردد!

جمهوری اسلامی ، با هر جناح و دسته ، نابود باید گردد!

چریکهای فدائی خلق ایران

جمعه پنجم بهمن ۱۳۹۷ برابر با بیست و پنجم ژانویه ۲۰۱۹



...در برابر تندر می ایستند،
خانه را روشن می کنند
و می میرند!...

خاطره سرج چریک فدائی خلق،

رفیق کیومرث سنجری گرامی باد!

چریک فدائی خلق رفیق کیومرث سنجری، انقلابی کمونیستی بود که در راه آزادی و تحقق خواست های بر حق و انقلابی کارگران و توده های تحت ستم ایران، یکی از طولانی ترین زندگی های بسیار دشوار اما پر بار مخفی در زیر سلطه سازمان جهمی امنیت شاه و شرایط اختناق و دیکتاتوری حاکم را از سر گذراند و بی وقفه و پیکر همه وجود و قابلیت هایش را در راه رشد و اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق و آزادی کارگران و ستمکشان نهاد. رفیقی که سرانجام در ۹ بهمن سال ۵۵ در درگیری با نیرو های سرکوبگر شاه به شهادت رسید.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد!

فریبرز سجری

ملاحظات در باره وابستگی ایران به امپریالیسم (۲)



نوضیح: نوشته زیر متن پیاده شده گفتگو هائی است که در رابطه با موضوع فوق در جلسات آموزشی و تشکیلاتی سازمان طرح شده و سپس با زحمت رفقائی به صورت نوشتاری در آمده است. متن های پیاده شده پس از تصحیح و در صورت نیاز درج زیرنویس هائی با اضافه کردن یک مقدمه برای انتشار آماده شده است. به امید اینکه این بحثها در درک وابستگی نظام اقتصادی و رژیمهای سیاسی حافظ آن در ایران به امپریالیستها کمک کننده باشند.

سقوط رضا شاه

در جریان جنگ جهانی دوم و به دنبال اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ از سوی متفقین، تاریخ مصرف "رضا شاه" هم تمام شد و دوران جدیدی در صحنه سیاست ایران شکل گرفت. به واقع، دیالکتیک زندگی باعث شد که همان دلائلی که امپریالیسم انگلستان را واداشت تا "رضا خان میر پنج" را به قدرت رسانده و او را "رضا شاه" کند این بار همان دلائل که جز تأمین منافعش نبود، این قدرت امپریالیستی را بر آن داشت که وی را از قدرت ساقط کند. قبل از ادامه بحث لازم است تأکید کنم که در شرایط جنگ جهانی دوم بطور طبیعی مساله جنگ عمده شده بود و این امر از یک طرف باعث تمرکز سرمایه ها در صنایع نظامی می گشت و از طرف دیگر شرایط نامنی در سراسر جهان ایجاد شده بود و برخی قدرت های امپریالیستی که تا قبل از این جنگ بیشترین مناطق نفوذ را دارا بودند قادر به حفظ موقعیت خود نبوده و تضعیف می گشتند. شرایط حاصل از چنین واقعیت هائی در همه جا به رشد و قدرت گیری جنبش های آزادیبخش و رشد بورژوازی ملی دامن زد. در ایران نیز اوضاع ناشی از جنگ جهانی دوم و رقابتها و جا به جایی های قدرت های امپریالیستی در صحنه سیاسی جهان به بورژوازی ملی ایران امکان رشد داد. از طرف دیگر جایگزینی رضا شاه با پسرش عملاً شرایط شبه دموکراتیکی را سبب گردید که باعث رشد و گسترش مبارزات توده ها شد. در این دوره است که بورژوازی ملی ضمن استفاده از تضادهای جهانی پرچم ملی کردن صنعت نفت یعنی اصلی ترین طریق غارت کشور را بلند می کند.

ازسقوط رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ما شاهد یک دوره ۱۲ ساله در تاریخ ایران هستیم که دورانی کاملاً متفاوت با گذشته است. در این دوره به دلیل در گیر

بودن امپریالیسم انگلیس با بحرانی عمومی و تضعیف دولت مرکزی وابسته عملاً فرصتی طلائی در اختیار مردم ما قرار می گیرد، فرصتی که در صورت وجود یک رهبری کمونیستی در جامعه امکان پیشبرد یک مبارزه ضد امپریالیستی جدی علیه دشمنان مردم وجود داشت که البته این فرصت متأسفانه از دست می رود. مجد رضا شاه فرزند رضا شاه گر چه با حمایت قدرتهای امپریالیستی انگلستان و آمریکا به جای پدر بر تخت سلطنت نشست اما کاملاً فاقد قدرت و اتوریته پدر خود بود. این دوره ۱۲ ساله در عین حال دوره تعارض قدرتهای مختلف جهانی در ایران می باشد. از یک سو ارتش شوروی در شمال خاک ایران رسماً حضور یافته و از سوی دیگر امپریالیسم انگلیس در جریان جنگ تضعیف گشته و در همه جای دنیا کم نقش سرکردگی خود را به نیروی تازه نفس و قدرتمند یعنی امپریالیسم آمریکا می دهد.

در اوضاع و احوال آن سالها در حالی که انگلیس برای دادن هر امتیازی به آمریکا تا جایی که توان دارد مقاومت می کند اما خود به خوبی می داند که دوران یکه تازی اش و دوره این تبلیغات که "آفتاب در قلمرو امپراتوری اش غروب نمی کند" پایان یافته است. **با توجه به قدرت رو به رشد شوروی که نقشی تعیین کننده در شکست فاشیسم ایفا کرده بود و بعد از پیروزی در جنگ به قدرتی جهانی تبدیل شده بود از یک سو و از سوی دیگر رشد جنبش های آزادیبخش در مناطق تحت سلطه امپریالیسم انگلیس، این امپریالیسم مجبور بود دست کمک و همکاری به سوی امپریالیسم تازه نفس و قدرتمند آمریکا دراز کند، امپریالیسمی که با بمباران اتمی ژاپن آنهم در شرایطی که شکست آلمان و ژاپن محرز شده بود، نشان داده بود که برای کسب موقعیت سرکردگی در میان رقبا از**

هیچ جنبایتی کوتاهی نمی کند. سیاستمداران کار کشته انگلستان با وضعی که پس از جنگ حاصل شده بود نیک می دانستند که تنها در چنین اتحادی است که می توانند در مقابل قدرت رو به رشد شوروی بایستند. در همین چهار چوب بود که هر دو امپریالیسم انگلیس و آمریکا در ایران در اتحاد با همدیگر خواهان خروج شوروی از شمال ایران می شوند. حتی ترومن رئیس جمهور آن زمان آمریکا در خاطرات دوران ریاست جمهوری اش مدعی شده که در جریان فرقه دمکرات آذربایجان به شوروی اولتیماتوم داده است که دولت شوروی باید نیرو هایش را از ایران خارج سازد و دولت شوروی هم به دنبال این اولتیماتوم نیرو هایش را از ایران خارج ساخته است. (۳) باید توجه نمود که این اولتیماتوم در شرایط بمباران اتمی ژاپن از سوی ایالات متحده آمریکا داده می شد.

قدرت گیری امپریالیسم آمریکا

در ایران

در شرایط خودویژه بعد از جنگ جهانی دوم که تعارض شوروی با قدرتهای امپریالیستی دیگر و تشدید رقابت های امپریالیستی از وجوه برجسته آن می باشد، مصدق به عنوان نماینده بورژوازی ملی قادر شد با سر دادن شعار ملی کردن صنعت نفت (صنعتی که کاملاً زیر سلطه انگلیس بود) و حرکت در این جهت ضربه بزرگی به سلطه انگلستان بزند. اهمیت این ضربه برای انگلیس تا آنجا بود که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد و سقوط مصدق اولین وظیفه کابینه زاهدی، نخست وزیر شاه، حل مسئله نفت شد که البته با توجه به نفوذ رشد یافته آمریکا این مسئله سرانجام به وسیله قرارداد امینی- پیچ (امینی و پیچ، اسامی کسانی هستند که قرار داد را بستند) به ایجاد کنسرسیومی منجر شد که ۴۰ درصد سهام آن به پنج

استراتژیک و همیشگی قلمداد کنند. به همین دلیل آنها به اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن در نابودی قطعی فئودالیسم باور نداشتند. اما همانطور که چریکهای فدائی خلق با تحلیل شرایط عینی نشان دادند همزیستی فئودالیسم و امپریالیسم امری موقتی و تاکتیکی بوده و هر کجا و هر زمانی که مصلحت امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری جهانی حکم کند، فئودالیسم را که باید از صحنه خارج سازد را به خاک می سپارد. (۷)

در هر صورت با انقلاب سفید سال ۱۳۴۱ که اصلاحات ارضی هسته اصلی آن بود، شیوه تولید فئودالی تقریباً نابود گشت و سیل مهاجرت دهقانانی که در این جریان، زمینی نصیبشان نشده بود و قرار هم نبود صاحب زمین شوند، به شهرها آغاز شد. طبق آمار دولتی که در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" هم به آن اشاره شده است حدود ۴۰ درصد دهقانان برای همیشه از داشتن زمین محروم شدند. چون تقسیم زمین بر اساس حق نسق انجام می شد و خیلی از دهقانان یا فاقد این نسق بودند و یا قبلاً مالکان نسق آنها را از دستشان خارج کرده بودند به همین دلیل از داشتن زمین محروم شدند. خلاصه سیل دهقانان به سوی شهرها جاری شد و ارتش ذخیره کار بزرگی جهت استفاده سرمایه داران وابسته در حاشیه شهرها ایجاد نمود. از سوی دیگر با اصلاحات ارضی شاهانه، اقتصاد خودکفای فئودالی از بین رفت و سلطه سرمایه داری وابسته در روستاها گسترش هرچه بیشتری یافت و بازار وسیع روستاهای کشور به روی سیل کالاهای ساخت شرکت های امپریالیستی باز شد. با رشد روزافزون سرمایه های خارجی، بورژوازی ملی که در این فاصله نیز کاملاً زیر ضربات سرمایه امپریالیستی خرد شده بود، هر روز سنگر جدیدی را از دست می داد و به تدریج به عنوان یک طبقه، موجودیت اش کاملاً از بین رفت. در همین دوره است که آمریکائی ها با اعزام هزاران مستشار نظامی ارتش را کاملاً به سبک خود و در جهت مصالح خود تجهیز نموده و سازمان دادند که علاوه بر حفظ نظم استثمارگرانه در داخل کشور، همچون "ژاندارم منطقه" در جهت نیازهایشان گام بردارد.

به دنبال اصلاحات ارضی و بسط نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا، امپریالیست ها ضمن تاراج منابع نفت کشور امکان وسیع تری یافتند تا به استثمار و چپاول دستریج توده ها بپردازند. برای نمونه سرمایه گذاری و وام خصوصی آمریکا که در سال ۵۱، بنا بر برخی آمار سیصد و چهل و نه میلیون ریال بود، در سال ۵۶ به ۵۲۶۴ میلیون ریال رسید. روشن است که امپریالیستها برای پر کردن جیب های گشاد خود به این سرمایه گذاری ها و دادن وام ها می پرداختند. بدون شک این امر نتیجه ای جز

در شرایط خودویژه بعد از جنگ جهانی دوم که تعارض شوروی با قدرتهای امپریالیستی دیگر و تشدید رقابت های امپریالیستی از وجوه برجسته آن می باشد، مصدق به عنوان نماینده بورژوازی ملی قادر شد با سر دادن شعار ملی کردن نفت و حرکت در این جهت ضربه بزرگی به سلطه انگلستان بزند. اهمیت این ضربه تا آنجا بود که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد و سقوط مصدق اولین وظیفه کابینه زاهدی، حل مسئله نفت شد که البته با توجه به نفوذ رشد یافته آمریکا این مسئله سرانجام به وسیله قرارداد امینی-پیچ به ایجاد کنسرسیومی منجر شد که ۴۰ درصد سهام آن به پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکا تعلق گرفت و ۴۰ درصد هم متعلق به شرکت سابق نفتی انگلیس و ایران و ۲۰ درصد باقی مانده هم بین شرکت هلندی - انگلیسی "رویال داچ شل" و شرکت دولتی نفت فرانسه تقسیم شد.

کنترل امپریالیسم بود. به همین دلیل هم این اصلاحات نمی توانست جهت دوا کردن دردی از دردهای بیکران دهقانان و مردم ایران باشد بلکه بر عکس جهت بسط نفوذ سرمایه های امپریالیستی در شهر و ده بود که سازمان یافت. به واقع به قول رفیق مسعود احمد زاده اصلاحات ارضی، کودتای رضا شاه را تکمیل کرد. اگر در آن کودتا سلطه امپریالیستی در ایران مسلط شد در حالی که شیوه تولید فئودالی همچنان به حیات خود ادامه می داد، با این اصلاحات شیوه تولید فئودالی به خاک سپرده شد و با حاکم شدن کامل سیستم سرمایه داری وابسته در ایران شرایط برای بسط و گسترش هرچه بیشتر سرمایه های امپریالیستی آماده گشت. (۶) واقعیت این است که در کودتای رضا خان شیوه تولید فئودالی حفظ شد و به تدریج در پروسه رشد سرمایه داری وابسته و ایجاد زیربنای لازم جهت رشد روزافزون آن اقتصاد فئودالی با منافع امپریالیستی در تعارض آشکار قرار گرفت. این واقعیت را رفیق مسعود احمد زاده ضمن تحلیل داهیانه ای از شرایط جامعه ایران و انقلاب سفید شاهانه در کتاب خود " مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" به درستی توضیح داده و خاطر نشان ساخت که امپریالیسم متحد دیروزی خود (فئودالیسم) را که در این فاصله به لاشه فرتوتی تبدیل شده بود را به سادگی خاک نمود بدون اینکه خونی به زمین ریخته شود و یا برای این منظور نیاز به جلب حمایت توده ها باشد.

سازش امپریالیسم با فئودالیسم و تحمل این شیوه تولید در ایران از سوی امپریالیسم تا "انقلاب سفید" مجد رضا شاه، برخی را در جنبش انقلابی مردم ما به این اشتباه انداخته بود که وحدت امپریالیسم و فئودالیسم را وحدتی

شرکت بزرگ نفتی آمریکا تعلق گرفت و ۴۰ درصد هم متعلق به شرکت سابق نفتی انگلیس و ایران (شرکت بریتیش پترولیوم فعلی) و ۲۰ درصد باقی مانده هم بین شرکت هلندی - انگلیسی "رویال داچ شل" (۱۴ درصد) و شرکت دولتی نفت فرانسه (شش درصد) تقسیم شد. (۴) به این ترتیب آمریکا که بعد از جنگ جهانی یورش به بازار ایران را تشدید کرده بود و برای نمونه بازار اتومبیل را کاملاً قبضه کرده بود، و در شرایطی که با تسلیح ارتش ایران و اعزام مستشاران خود به سازماندهی ارتش ایران بر اساس هدف های خود پرداخت، به سهم قابل توجهی از خوان یغمای نفت ایران نیز دست یافت. به واقع دوره ۱۲ ساله (بین سقوط رضا شاه و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، با قدرت گیری آمریکا در ایران پایان یافت. این واقعیت در نقشی که سیا (CIA) سازمان جاسوسی ایالات متحده آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ایفا نمود به روشنی خود را آشکار ساخت.

به دنبال کودتا شرایط برای رشد روزافزون نفوذ آمریکا بیشتر مهیا گشت و سیل وام ها و کالاهای آمریکایی به سوی ایران جاری شد. رژیم کودتا در سال ۱۳۳۴ "قانون جلب و حمایت سرمایه های خارجی" (۵) را تصویب کرد و سپس در سال بعد (۱۳۳۵) "قانون جلب و حمایت سرمایه های آمریکایی" را تصویب نمود. تصویب چنین قوانینی خود نشاندهنده رشد نفوذ آمریکا در ایران بود. نفوذی که به تدریج امپریالیسم آمریکا را به قدرت درجه اول در ایران تبدیل نمود.

سیل وام های آمریکایی و سرمایه های این کشور به ایران ضرورت تحولی در شیوه تولید فئودالی موجود در ایران جهت گسترش سرمایه گذاری های خارجی را برجسته ساخت و به این دلیل هم دولت کنندی از رژیم شاه خواهان اجرای اصلاحات ارضی شد و به دلیل رشد روزافزون قدرت آمریکا در ایران این سیاست از سوی شاه اجباراً پذیرفته و اجرا شد. شاه جهت اجرای خواست آمریکا مبنی بر اصلاحات ارضی، در ششم بهمن ۱۳۴۱ با بوق و کرنا اعلام "انقلاب سفید" نمود که اصلاحات ارضی هسته اصلی آن بود. "انقلاب سفید" در زمانی صورت گرفت که دوره نزول قدرت انگلیس و اوجگیری قدرت آمریکا در ایران بود، دوره ای که قدرت مسلط امپریالیستی در ایران، امپریالیسم آمریکا شده و ارباب تغییر کرده بود. از آن زمان هر روز که گذشت سلطه امپریالیستی و به خصوص سلطه ایالات متحده آمریکا در شئون مختلف کشور بسط و گسترش بیشتری پیدا کرد.

همانطور که ملاحظه شد انقلاب سفید به وسیله رژیم وابسته ای طرح و اجرا گردید که کاملاً تحت هدایت و

فقر و فلاکت توده ها نمی توانست داشته باشد. به همین دلیل هم این چپاوی ها و غارت ها و استثمار وحشیانه نیروی کار، تضادهای اجتماعی را شدت هر چه بیشتری بخشید و طبقات مختلف صف خلق را علیه بیدادگری های سرمایه امپریالیستی و دولت مزدوروش به اعتراض واداشت. به خصوص که با رستاخیز سیاهکل و آغاز مبارزه مسلحانه در ایران روحیه تعرضی جدیدی در میان مردم شکل گرفت و این امر کمک نمود تا به تدریج بر زمینه رشد تضاد خلق با امپریالیسم که از کانال رژیم شاه بر جامعه ایران سلطه داشت، شرایط برای خیزش عظیم توده ها در سالهای ۵۶ و ۵۷ آماده شود. امری که گرچه نابودی سلطه امپریالیسم را باعث نشد، اما سلطنت پهلوی را به زباله دان تاریخ انداخت.

تداوم سلطه امپریالیسم با قدرت گیری جمهوری اسلامی

با سقوط سلطنت پهلوی و قدرت گیری دارو دسته خمینی قریب به اتفاق نیرو های سیاسی دچار این توهم شدند که سلطه امپریالیسم با سقوط رژیم شاه از ایران رخت بر بسته است. به خصوص که سردمداران جمهوری اسلامی در تبلیغات خود چنین جلوه می دادند که نه شرقی اند و نه غربی. بنابراین در بحث وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم با توجه به جنگ زرگری بین خمینی و دارودسته اش به خصوص با امپریالیسم آمریکا در جهت فریب توده ها و تبلیغات طرفین علیه همدیگر که باعث ابهامانی در اذهان مردم شد، مساله را باید از زوایای مختلفی مورد بحث قرار داد. یکی از مواردی که در این بحث از اهمیت زیادی برخوردار است **امر چگونگی به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی است** که کمک زیادی به درک درست این مساله می کند. همه می دانیم که در بستر رشد و گسترش انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ وقتی که رژیم شاه از کنترل انقلاب مردم در مانده شد و در نتیجه منافع امپریالیستها در ایران به خطر افتاد و در شرایطی که امپریالیسم آمریکا هم وجود رژیم شاه را با سیاستهایی که برای آینده ایران و منطقه ریخته بود همسو نمی دید، صلاح را در تعویض نوکر وفادار خود یعنی شاه با نوکر دیگری دیدند. بر این اساس در کنفرانس گوادلوپ که در ۴ تا ۷ ژانویه ۱۹۷۹ در جزیره گوادلوپ برگزار شد چهار قدرت امپریالیستی حاضر در این کنفرانس (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان) تصمیم گرفتند که دارو دسته خمینی را جانشین رژیم شاه کنند. البته خیلی زودتر از این کنفرانس و در جریان تداوم انقلاب مردم، ارتباطات وسیعی بین دارو دسته خمینی و قدرتهای امپریالیستی به ویژه آمریکا برقرار شده بود و خمینی و اطرافیانش کاملاً برای نیرو های امنیتی امپریالیستها شناخته شده بودند. حتی اخیراً آشکار شد که سیا (CIA) خانه ای نزدیک محل استقرار خمینی در فرانسه تدارک دیده بود که مامورانش از

این طریق در تماس دائم با دارو دسته خمینی بوده اند. اما در هر حال در کنفرانس مزبور بود که سیاست جایگزین کردن دارو دسته خمینی بجای رژیم شاه قطعیت یافت. این امر واقعیتی است که تاکنون صد ها سند و فاکت در باره اش منتشر شده است و در آثار سازمانی ما هم بار ها به آنها اشاره شده است. بنابراین چگونگی روی کار آمدن جمهوری اسلامی یکی از جلوه های وابستگی این رژیم به امپریالیستها بوده و بیانگر آن است که رژیم جمهوری اسلامی با هدف تأمین منافع این قدرت ها در ایران بر اریکه قدرت نشست.

واقعیت این است که انقلاب توده ها نظم امپریالیستی را به لرزه انداخته بود. در این زمان که توده ها کاملاً به ضدیت امپریالیستها با مردم ایران واقف بودند چنان جو ضد امپریالیستی قوی ای در جامعه به خصوص علیه امپریالیسم آمریکا جریان داشت که درست در روز خروج شاه از کشور مردم فریاد می زدند "بعد از شاه نوبت آمریکاست". درست به دلیل چنین آگاهی و روحیه ضد امپریالیستی در میان مردم بود که **رژیم خمینی الزاماً می بایست چهره ای ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی به خود بگیرد تا بتواند خود را هم زبان با مردم جلوه داده و بگو شد تا مردم باورش کنند.** از طرف دیگر درست به دلیل وجود جو ضد امپریالیستی عمیق در میان توده ها بود که یکی از زمینه های افشاکری نیروهای مبارز ایران علیه رژیم جدید جهت آگاه کردن مردم، رو کردن ارتباط و تماس های دست اندرکاران رژیم تازه به قدرت رسیده چون بازرگان، بهنشتی، موسوی اردبیلی، قطب زاده و یزدی و غیره با آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی بود. حد بالای خشم و نفرت مردم از امپریالیسم آمریکا شرایط و وضعی را سبب شده بود که خود مطبوعات و مسئولان دولت آمریکا در آن زمان می نوشتند و میگفتند که در شرایط ایران نباید انتظار داشت که مسئولین حکومتی از آمریکا دفاع کنند و یا علیه اش شعار ندهند. بنابراین خمینی و جمهوری اسلامی از همان ابتدا نمی توانستند و مصلحت نبود که خود را همانند شاه متحد و همپیمان امپریالیسم قلمداد کنند. سیر رویداد ها در فضای ملتهب آن سالها هم این الزام را قطعی تر نمود و کار به اشغال سفارت آمریکا در ایران کشید. امری که سبب شد تا جنگ زرگری بین آمریکا و رژیم خمینی واقعی جلوه کرده و رژیم جدید بتواند خود را در نزد توده ها ضد آمریکا و ضد امپریالیسم جا بزند.

در رابطه با سیاست آمریکا که در شرایط اوجگیری انقلاب توده ها حاضر شد شاه، این نوکر وفادار خود را فدا کند باید به سیاست محاصره شوروی سابق بوسیله کمربند سبز اسلامی نیز اشاره کرد. بر اساس اسنادی که تاکنون منتشر شده است امپریالیستها در چهارچوب این

سیاست، در شرایطی که در افغانستان مجاهدین افغان را علیه شوروی سازمان داده بودند، به صلاح خود می دیدند که با توجه به جریان انقلاب توده ها و بحرانی شدن شرایط ایران به جای رژیم شاه یک رژیم اسلامی سر کار آورند. به همین خاطر در کنفرانس گوادلوپ از میان پیشنهاد های مختلفی که وجود داشت روی خمینی متمرکز شدند. اسناد تاکنون منتشر شده حاکی است که در مذاکرات امپریالیستها و به خصوص آمریکائی ها با دارو دسته خمینی روی سه موضوع مهم تأکید شده بود. یکی آن که با روی کار آمدن رژیم جدید ساخت ارتش باید دست نخورده باقی بماند، دوم، در تولید و صدور نفت خللی ایجاد نشود، سوم کمونیستها و آزادیخواهان در جامعه باید شدیداً سرکوب شوند. با پذیرش این شروط بود که امپریالیستها کنترل ماشین دولتی را در اختیار دار و دسته خمینی قرار دادند تا نظام اقتصادی- اجتماعی وابسته ایران را از گزند انقلاب حفظ نمایند. بنابراین ماشین دولتی با همه نهادها و ارگان های ضد خلقی اش دست نخورده در اختیار رژیم خمینی فرار گرفت و این رژیم حفظ و حراست از نظم اقتصادی- اجتماعی حاکم یعنی سیستم سرمایه داری وابسته را از روز اول هدف همه فعالیت ها و عملکرد هایش قرار داد. این نظم استثمارگرانه و ضد خلقی که در جریان انقلاب ضرباتی به آن وارد شده بود را رژیم خمینی می بایست با **سرکوب انقلاب البته به نام انقلاب** به نفع تداوم سلطه امپریالیستها بر جامعه ایران محفوظ نگهدارد.

زیر نویسها:

۳- داستان انقلاب- محمود طلوعی (صفحه ۱۲۷)

۴- داستان انقلاب- محمود طلوعی (صفحه ۱۸۵)

۵- درحالی که طی سال های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳ مجموع اعتبارات و وام های خارجی دولت ایران تنها ۸.۸ میلیون دلار بود. این رقم در سالهای ۳۳ تا ۴۰ به بیش از ۶۶۲.۵ میلیون دلار بالغ شد.

۶- میزان سرمایه گذاری خارجی که با مشارکت سرمایه داران وابسته و یا دولت انجام می شد در فاصله سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۴۸ ده برابر شد.

۷- در جنبش انقلابی ما بودند تفکراتی که با تکیه بر این اصل مارکسیستی که: "بورژوازی به هر جا قدم گذارد منافع اش ایجاد می کند که روابط بورژوازی را برقرار نماید" اتحاد امپریالیسم با فئودالیسم را غیر واقعی قلمداد می کردند. آنها متوجه این واقعیت نبودند که امپریالیسم ناچاراً با فئودالیسم متحد می شود تا بعد از کسب آمادگی های لازم آنرا از صحنه خارج سازد.

(ادامه دارد)

نگاهی به رویدادهای ونزوئلا



در روزهای اخیر رویدادهای مربوط به ونزوئلا به یکی از رئوس اخبار بین المللی تبدیل شده است و به ویژه رسانه های غربی اخبار دامنه داری را با خطوط دلخواه خود در افکار عمومی پخش می کنند. البته بحران ونزوئلا رویداد تازه ای نیست. سالهاست که تحت حکومت طبقه بورژوازی وابسته و غارتگر حاکم بر این کشور آمریکای لاتینی که بسیاری از سازشکاران با عوامفریبی از آن تحت عنوان "سوسیالیزم" و ... یاد کرده اند ، فقر و گرانی و کمبود و تورم در ابعاد بسیار گسترده تری از قبل کمر مردم زحمتکش این کشور را در زیر پنجه های خونین خود می فشارد. اما این شرایط داخلی که خود توسط بورژوازی وابسته حاکم آفریده شده اند ، در ترکیب با سیاستهای جدید و دخالتهای ضد انقلابی امپریالیستهای سلطه جو، وضعیت بسیار بغرنج و دهشتناکتری برای توده های تحت ستم ونزوئلا بوجود آورده است. امپریالیسم آمریکا که از مدتها پیش به تلاش هایی به منظور تشدید تنش ها به نفع خود و تغییر رژیم در ونزوئلا دست زده بود، به سیاست ضد خلفی و تجاوزکارانه جدیدی دست زده که در نتیجه آن وضعیت ونزوئلا از روز جمعه (۲۵ ژانویه) وارد مرحله جدیدی شده و این کشور را با خطر تهاجم نظامی آمریکا مواجه کرده است. برای بررسی این تلاشهای آمریکا، نگاهی می اندازیم به خلاصه رویدادهای ونزوئلا در آخرین روزهای ژانویه ۲۰۱۹.

در روز چهارشنبه ۲۳ ژانویه ۲۰۱۹ "خوان گویادو" رئیس مجلس ونزوئلا و رهبر حزب دست راستی "اراده مردم" خود را "رئیس جمهور موقت" خواند و از ارتش خواست که از او حمایت کند. "نیکولاس مادورو" رئیس جمهور ونزوئلا که پس از چاوز به قدرت رسیده بلافاصله اعلام کرد که "گویادو" با حمایت آمریکا درصدد انجام کودتا است. او از مقامات آمریکایی و حتی از "گویادو" درخواست مذاکره کرد و در همان حال دستور خروج دیپلمات های آمریکایی را از ونزوئلا داد. مادورو تقاضای خروج دیپلماتهای آمریکایی را مجددا در روز

پنجشنبه تکرار کرد، و اعلام کرد که ونزوئلا سفارت خود در واشنگتن و همچنین کنسولگری هایش را میبندد و تمام دیپلمات های خود را از آمریکا خارج می کند. آمریکا از این موضوع برای ایجاد زمینه های درگیری با دولت مادورو استفاده کرد و به دیپلمات های خود دستور داد که از فرمان تخلیه سرپیچی کرده و ونزوئلا را ترک نکنند. با این سیاست زورگویانه و خلاف عرف بین المللی جاری، دولت آمریکا عملا از حضور دیپلمات های خود در ونزوئلا می تواند به عنوان بهانه ای جهت حمله نظامی احتمالی به ونزوئلا و اشغال آن کشور توسط ارتش خود استفاده کند. در این رابطه، سخنگوی کاخ سفید و "مارکو روبیو" سناتور جمهوریخواه که نقش مهمی را در سیاست دولت آمریکا در رابطه با آمریکای لاتین ایفا می کند، اطلاعاتی های هشدارآمیزی را مبنی بر "پاسخ سریع و قاطع" دولت آمریکا علیه ونزوئلا در صورت اجرای حکم اخراج دیپلماتهای آمریکایی، صادر کردند.

در روز جمعه، مادورو در یک کنفرانس مطبوعاتی در کاخ ریاست جمهوری اعلام کرد که دولت او با کودتایی روبرو شده که توسط آمریکا تأیید و تبلیغ و تأمین مالی شده است. او سپس درخواست مذاکره را تکرار کرده و اصرار ورزید که متوقف کردن روابط دیپلماتیک با واشنگتن، فروش نفت ونزوئلا به آمریکا را متوقف نخواهد کرد. اما مقامات ایالات متحده آمریکا اعلام کردند که دولت آمریکا احتمالا به حربه تحریم نفتی ونزوئلا نیز دست خواهد زد، حربه ای که منجر به نابودی هر چه بیشتر اقتصاد بیمار و زندگی طبقه کارگر و زحمتکشان ونزوئلا خواهد شد.

"خوان گویادو" نیز در همان روز جمعه، طی سخنرانی در یک تظاهرات در شرق کاراکاس هر گونه مذاکره با دولت کنونی را رد کرد و از ارتش ونزوئلا خواست که از او جهت سرنگون کردن مادورو حمایت کند. موضع ارتش، مسئله اصلی "خوان گویادو" و حامیان آمریکایی آنهاست، اما فرماندهان

ارتش که تا کنون ستون دولت مادورو (و سلف او، هوگو چاوز) بوده و سهم بزرگی هم از وزارتخانه ها و پر سود ترین سازمان های دولتی دارند، هنوز (تا زمان نوشتن این مطلب) اعلام موضع نکرده اند.

دولت آمریکا ادعا کرده است که مادورو حقانیتی به عنوان رئیس جمهور ندارد. اساس این ادعا، انتخابات ونزوئلا در ماه مه ۲۰۱۸ است که اکثریت جامعه (منجمله بخشی از اپوزیسیون دست راستی) آن را تحریم کرده بودند. تحریم آن انتخابات منعکس کننده انزجار وسیع مردم علیه حزب حاکم و همچنین علیه اپوزیسیون دست راستی بود. چرا که مردم ونزوئلا به خوبی در تجربه زندگی مادی شان درک کرده اند که هیچ یک از احزاب جیره خوار غالب و مغلوب در پی بر آوردن خواسته های برحق توده های تحت ستم نیستند.

پس از این که واشنگتن "خوان گویادو" را به عنوان "رئیس جمهور موقت" به رسمیت شناخت و اعلام کرد که ریاست جمهوری نیکولاس مادورو "غیرقانونی" است، مایک پومپئو، وزیر امور خارجه آمریکا، در نشست روز شنبه ۲۶ ژانویه شورای امنیت سازمان ملل متحد برای بررسی بحران سیاسی ونزوئلا شرکت کرد.

واقعیت این است که رجوع به شورای امنیت، یک ژست تبلیغاتی است، در شورای امنیت روسیه و چین، حضور دارند که هر دو در تضاد با آمریکا منافع اقتصادی و سیاسی گسترده ای در ونزوئلا دارند. آنها در صورت عدم تأمین منافع غارتگرانه خویش در این بخش از آمریکای لاتین، قطعاً هر گونه قطعنامه ای که تصویب آن در شورای امنیت سازمان ملل متحد به کودتای ایالات متحده آمریکا منجر شود را وتو خواهند کرد. در نتیجه، هدف از رجوع به شورای امنیت، نمایش درخواست حمایت از سازمان ملل متحد به منظور هموار کردن راه برای مداخله یک طرفه ایالات متحده آمریکا در ونزوئلا می باشد.

واشنگتن تهاجم خود در همه عرصه ها علیه دولت مادورو را در حال حاضر تشدید کرده و جان بولتون، مشاور امنیت ملی اعلام کرده است که همه دارایی های دولت ونزوتلا در ایالات متحده آمریکا (به خصوص سپرده های بانکی و همچنین املاک متعلق به شرکت "سیتگو") به دولت موقت "خوان گوایدو" منتقل خواهند شد.

شرکت تحلیلگر مالی "اس اند پی گلوبال" از قول منابع نزدیک به اپوزیسیون دست راستی ونزوتلا نقل قول کرده است که گوایدو از مدتی پیش در حال انتخاب هیئت مدیره جدیدی برای شرکت نفت "سیتگو" و فرستادن افراد خود برای اشغال دفتر مرکزی این شرکت در هوستون آمریکا بود. گلدمن ساکس نیز گزارش داده بود که قرار بود کودتای اقتصادی در شرکت نفت "سیتگو" همراه با اعلام قانون جدیدی صورت گیرد که ذخایر نفتی ونزوتلا را در معرض غارت مستقیم و شدیدتر امپریالیست ها قرار دهد.

واقعیت این است که یکی از مهمترین اهداف استراتژیک واشنگتن طی دو دهه گذشته، حفظ تسلط شرکت های نفتی آمریکایی بر ذخایر نفتی ونزوتلا (بزرگترین ذخایر نفتی جهان) بوده است. از این روست که یکی از اولین اقدامات "رئیس جمهور موقت"، "خوان گوایدو" تحت حمایت ایالات متحده، کودتا در شرکت نفت ملی ونزوتلا است. در این رابطه، بانک انگلستان نیز در پیروی از واشنگتن، سد راه دولت ونزوتلا در تلاش برای خارج کردن ۱.۲ میلیارد دلار از ذخایر طلای خود در این بانک شده است. در ارتباط با اهداف استراتژیک، اقدامات اخیر واشنگتن، قطع نفوذ چین و روسیه در آمریکای لاتین و قطع روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی آنها با ونزوتلا می باشد. در نتیجه، عملیات تغییر رژیم در ونزوتلا که همزمان با اعلام تغییر موضع استراتژی آمریکا در منازعه با چین و روسیه انجام شده، خطر درگیری بزرگترین قدرت های هسته ای در قاره آمریکا را با خود به همراه دارد.

اپوزیسیون دست راستی ونزوتلا به نمایندگی "خوان گوایدو"، از حمایت مردمی برخوردار نبوده و هیچ تعهدی در تأمین حقوق دموکراتیک توده های مردم و طبقه کارگر ونزوتلا ندارد. برعکس، به قدرت رسیدن آنها قطعاً همراه با خونریزی سرکوبگرانه و تحت فرمان تحمیلات اقتصادی-سیاسی واشنگتن و سرمایه مالی جهانی خواهد بود. اما این به آن معنا نیست که حکومت فعلی آن کشور در سرکوب کارگران و زحمتکشان، دست کمی از رقبای دست راستی خود داشته باشد. هر دوی این جناح ها، بخشهای مختلف بورژوازی وابسته حاکم بر ونزوتلا می باشند که برای حفظ قدرت و تأمین

واقعیت این است که رجوع به شورای امنیت، یک ژست تبلیغاتی است، در شورای امنیت روسیه و چین، حضور دارند که هر دو در تضاد با آمریکا منافع اقتصادی و سیاسی گسترده ای در ونزوتلا دارند. آنها در صورت عدم تأمین منافع غارتگرانه خویش در این بخش از آمریکای لاتین، قطعاً هر گونه قطعنامه ای که تصویب آن در شورای امنیت سازمان ملل متحد به کودتای ایالات متحده آمریکا منجر شود را وتو خواهند کرد. در نتیجه، هدف از رجوع به شورای امنیت، نمایش درخواست حمایت از سازمان ملل متحد به منظور هموار کردن راه برای مداخله یک طرفه ایالات متحده آمریکا در ونزوتلا می باشد.

منافع بزرگترین دار و دسته های غارتگر جهانی با یکدیگر بر سر حفظ قدرت به ستیز برخاسته اند. ستیزی که بدون شک نقش ارتش سرکوبگر ونزوتلا به عنوان ستون اصلی بقای بورژوازی حاکم در آن هر روز برجسته تر و سرنوشت ساز تر می شود.

کودتای در حال وقوع در ونزوتلا، اولین کودتا و دخالت مشابه دولت آمریکا نیست. در سال ۲۰۰۲ دولت آمریکا از کودتای نظامی ای حمایت کرد که توسط بخش هایی از ارتش و سرمایه مالی حاکم انجام شد. آنها برای ۴۸ ساعت هوگو چاوز را برکنار کرده و پدرو کارمونا (Pedro Carmona)، رئیس فدراسیون اتاق بازرگانی ونزوتلا را به عنوان "رئیس جمهور موقت" بر مسند قدرت نشانند. دولت آمریکا با این که دلیل معتبری مبنی بر "غیرقانونی" خواندن ریاست جمهوری چاوز (که دو سال قبل ظاهراً با بیش از ۶۰ درصد آرا انتخاب شده بود) نداشت، دستگیری چاوز را پیروزی "دموکراسی" در ونزوتلا اعلام کرد. در آن زمان پس از آن که بخشهایی از مردم در مخالفت با کودتا به خیابانها ریختند، کودتاچیان مجبور به عقب نشینی شدند و چاوز به کاخ ریاست جمهوری بازگردانده شد.

نگاهی به رسانه های مدافع دولت آمریکا می تواند ما را با گفتمانهای امپریالیستی در رابطه با اقدامات اخیر این دولت در ونزوتلا بیشتر آشنا کند. به عنوان مثال هیئت تحریریه نیویورک تایمز در سرمقاله اخیر، به حمایت از کودتای در حال وقوع در ونزوتلا و مسائل اجرایی آن پرداخته و به عنوان مثال این ستوال را طرح کرده است که "چگونه باید مادورو را بدون خونریزی برکنار کرد؟"، نیویورک تایمز با این که اذعان میکند که حمایت آمریکا از اپوزیسیون دست راستی ونزوتلا "چشم انداز وحشتناک قتل عام را پیش روی دارد، بخصوص اگر ارتش از مادورو حمایت کند"، با این حال، از مداخله امپریالیستی حمایت کرده و نوشته است که "پشتیبانی دولت

ترامپ از گوایدو برحق است". نیویورک تایمز توصیه کرده که با توجه به سابقه طولانی و خونین کودتاهای سازمان "سیا" و دیکتاتورهای تحت حمایت ایالات متحده آمریکا در منطقه، دولت آمریکا باید "به مثابه کشوری که در ائتلافی متشکل از کشورهای آمریکای جنوبی و سایر کشورهای دموکراتیک مشارکت میکند، شناخته شود ...". واضح است که در این توصیه همان واقعیتی پنهان شده است که مردم جهان در ارتباط با سیاست های آمریکا در رابطه با عراق و دیگر کشورهای منطقه شاهد بودند یعنی در ونزوتلا هم "دموکراسی" اسم رمز "نفت و دیگر منافع امپریالیست ها" می باشد.

در "واشنگتن پست" نیز در سرمقاله مشابهی گفته شده که: "تا زمانی که زندگی آمریکایی ها در معرض خطر قرار نرفته و هیچ راه دیگری وجود نداشته باشد، مداخله نظامی احمقانه خواهد بود." حتی اگر سرپیچی دولت ترامپ از دستور دولت ونزوتلا برای بستن سفارت آمریکا در کاراکاس را در نظر بگیریم، این خود دقیقاً بهانه ای برای چنین ادعایی است که "زندگی آمریکایی ها در معرض خطر می باشد". لازم به تذکر است که دو حمله اشغالگرانه پیشین ایالات متحده آمریکا در آمریکای لاتین یعنی در پاناما در دسامبر ۱۹۸۹ و گرانادا در اکتبر ۱۹۸۲، به بهانه حفاظت از مقامات آمریکایی صورت گرفت.

واشنگتن پست در سرمقاله مزبور نتیجه گیری می کند که تنها راه برای تغییر رژیم این است که "سربازهای ارتش از فرماندهان خود سرپیچی کرده و از "خوان گوایدو" پشتیبانی کنند". به واقع، واشنگتن پست از نقشه کودتای آمریکا در ونزوتلا دفاع می کند.

امروز طبقه کارگر و توده های مردم تهیدست ونزوتلا با شرایط بحرانی دهشتناکی روبرو هستند. چنین شرایطی در ونزوتلا محصول وابستگی دولت مادورو به سیستم امپریالیستی، بحران جهانی سرمایه داری و اعمال تحریم هائی به ونزوتلا توسط واشنگتن می باشد. در طی سالهای گذشته دولت مادورو در دفاع از سرمایه های امپریالیستی، جهت پرداخت بدهی های طبقه سرمایه دار وابسته به امپریالیسم حاکم به امپریالیست ها، سنگین ترین سیاست های ریاضت اقتصادی به کارگران و زحمتکشان این کشور تحمیل کرده است.

اقدام به کودتای آمریکایی در ونزوتلا به وضوح نشان می دهد که در هیچ حوزه ای از دستگاه سیاسی ایالات متحده آمریکا، با جنگ و تجاوز گری دولت آمریکا در آمریکای لاتین و نادیده گرفتن حق استقلال مردم کشورهای دیگر مخالفی صورت نمی گیرد. رسانه های تبلیغاتی امپریالیستی هم نشان دادند که به توجیه اقدامات تجاوزکارانه دولت آمریکا پرداخته و حتی از

آن اقدامات به مثابه "نجات دهنده ی دمکراسی در ونزوئلا" ستایش نمودند. به عنوان مثال، سرمقاله ای در وال استریت ژورنال اقدام آمریکایی گوایدو را عکس العمل کل ملت برای اصلاح "دموکراسی" خواند. این روزنامه در حالی که به احتمال مداخله مستقیم ایالات متحده اشاره کرده است می نویسد که: "آدم وسوسه میشود که فکر کند آمریکا باید برای کمک به شورش، نیروی نظامی بفرستد، مثل پاناما در ۱۹۸۹" و ادامه میدهد که "اما مردم ونزوئلا باید خود آزادی خود را به دست بیاورند، و اگر آنها خودشان این کار را بکنند، بیشتر قدر آزادی خودشان را می دانند." منطقاً این منطق وال استریت ژورنال به این نتیجه گیری میرسد که اگر مردم بیازند و نتوانند "آزادی خود را" همسو با منافع امپریالیست ها و بر اساس تعریف آنها از "آزادی" به دست بیاورند، مسلماً امپریالیست ها به اشغال نظامی به عنوان یکی از راه های حفظ منافع خویش متوسل میشوند. همانطور که دولت آمریکا بارها اعلام کرده "تمام گزینه ها روی میز است". این هم قابل ذکر است که حزب دموکرات آمریکا که بر اساس ادعای "دخالته روسیه" در انتخابات ۲۰۱۶، مبارزه تبلیغاتی طولانی مدتی را علیه دولت ترامپ به راه انداخت، از حرکت کاخ سفید برای

سرنوینی رییس جمهور ونزوئلا حمایت کرده است.

بزرگترین رضایت و شادی از آن چه که در حال حاضر در ونزوئلا می گذرد، نصیب وال استریت شده است. به گفته رویتر، رویدادهای ونزوئلا به "سرمایه گذاران و معامله گران یک شانس نادر داده است" تا از خرید و فروش اوراق قرضه این کشور سودهای نجومی به جیب بزنند. برای کسب مافوق سود امپریالیستی و بریدن نان از گلو طبقه کارگر و توده های تحت ستم و گرسنه ونزوئلا، بسیاری از مرتجعین به اقدامات شدید و موثر دولت آمریکا از جمله اشغال نظامی و جنگ و خونریزی در این کشور امید بسته اند. (لینک رویتر:

<https://www.reuters.com/article/us-venezuela-bonds-markets/venezuelas-political-crisis-spells-opportunity-for-bond-investors-idUSKCN1P11IW>

آنچه امروز در ونزوئلا میگذرد، درسی برای طبقه کارگر و زحمتکشان و دیگر توده های ستمدیده ایران نیز هست، چرا که مردم ما نیز همچون زحمتکشان ونزوئلا، در مبارزاتشان برای "نان، کار، آزادی" با دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و بورژوازی وابسته در کشور خود مواجه می

باشند. رویدادهای ونزوئلا نشان می دهند که تنها راه خروج از بحران وحشتناکی که توسط امپریالیستها و بورژوازی وابسته در کشورهای تحت سلطه ای مثل ونزوئلا و ایران و ... غیره ایجاد شده، یک انقلاب اجتماعی به رهبری طبقه کارگر است. **تنها راه برای خنثی کردن خطر مداخله نظامی امپریالیست ها، بسیج انقلابی توده های مردم در جریان یک مبارزه مسلحانه و از این راه تأمین رهبری طبقه کارگر می باشد. بسیج مسلحانه انقلابی و مستقل از طبقه حاکم و اربابان رنگارنگ آنها به طبقه کارگر این کشور این توانایی را خواهد داد که در جهت قطع منافع سرمایه داران داخلی و خارجی و برقراری کنترل طبقه کارگر آگاه و انقلابی بر صنایع نفتی و دیگر ثروتهای کشور قدم های کاملاً مؤثری بر دارد. تنها یک انقلاب اجتماعی که ریشه اصلی فقر و فلاکت توده های تحت ستم یعنی سلطه امپریالیستی در تمام اشکال آن را هدف گرفته باشد نهایتاً قادر به حل اساسی و دمکراتیک بحران جاری در ونزوئلا خواهد گشت.**

مریم

ژانویه ۲۰۱۹

هشدار!

رفقا و یاران عزیز ، دستداران چریکهای فدایی خلق ایران!

اخیراً در فضای مجازی (تلگرام، اینستاگرام و...) ، کانال هایی تحت نام سازمان ما راه اندازی شده اند که هیچ رابطه ای با تشکیلات ما نداشته و ندارند! گردانندگان یکی از این کانالها با معرفی خود به عنوان "چریکهای فدای خلق ایران" از "آزادی خواهان راستین" خواستار "تشکیل گروه های چریکی در داخل تمام شهرهای ایران" شده و قصد خود جهت "اقدام به عضو گیری" برای این گروه ها از طریق شبکه های مجازی را اعلام نموده است. در پاسخ به برخی سئوالاتی که در این مورد از رفقای ما شده اند، توضیح زیر را ضروری می دانیم:

همانطور که قبلاً هم به اطلاع نیروهای مبارز و افکار عمومی رسانده بودیم ، سازمان ما در شبکه های تلگرام و اینستاگرام تنها و تحت عنوان "بذر های ماندگار" فعالیت می کند. در نتیجه ، هیچ یک از کانال هایی که به تازه گی تحت نام سازمان ما شکل گرفته اند ، هیچ رابطه ای با تشکیلات ما نداشته و ندارند! در آینده هم سازمان ما در صورت نیاز به باز کردن یک کانال مجازی جدید، از طریق دفتر روابط عمومی خود ، این امر را علناً از طریق نشریات و آدرس های شناخته شده چریکهای فدایی خلق ایران به اطلاع دستداران خود خواهد رساند.

همچنین ضروری می دانیم به جوانان مبارز و انقلابی هشدار دهیم که ما با باور بر این اصل که راه اصلی مبارزه در شرایط حاکمیت رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی بر جامعه ایران ، با ایجاد تشکیلات های سیاسی - نظامی پیش برده می شود ، تأکید داریم که چنین تشکیلاتی الزاماً باید مخفی و زیرزمینی باشند. لذا ما هیچ اعتقادی به "عضوگیری" از طریق شبکه های مجازی که کنترل دشمن بر آنها امری قابل پیش بینی می باشد ، نداشته و نداریم. سازمان ما معتقد است که هر گونه تلاش در جهت "عضوگیری" از طریق شبکه های اینترنتی ، حتی اگر از طرف پلیس هم نباشد ، همواره با خطر نفوذ و رخنه پلیس سیاسی در چنان تشکیلاتی روبرو خواهد شد.

بنابراین ، ما از هواداران و دستداران چریکهای فدایی خلق ایران اکیداً درخواست می کنیم که هشیارانه از ایجاد ارتباط با کانال هایی که از نام "چریکهای فدایی خلق" سوء استفاده کرده و چنین رهنمودهایی می دهند ، دوری جسته و جهت تماس با ما ، صرفاً از آدرس های تماس زیر استفاده کنند.

ما همچنین از تمام نیروهای مبارز می خواهیم که با پخش وسیع تر این "هشدار" در سطح جنبش ، به سهم خود از به دام افتادن و شکار شدن احتمالی جوانان مبارز و انقلابی داخل کشور جلوگیری به عمل بیاورند.

ایمیل: ipfg@hotmail.com

صندوق پستی: BM BOX 5051, LONDON- WC1N 3XX, ENGLAND

تلفن (پیغام گیر): 0044-7448958205

سایت های سازمان: www.siahkal.com و www.ashrafdehghani.com

تلگرام: بذر های ماندگار BazrhayeMandegar

اینستاگرام: بذر های ماندگار BazrhayeMandegar

روابط عمومی چریکهای فدایی خلق ایران

تاریخ: ۱۴/۲/۲۰۱۹

اشرف دهقانی



موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی (قسمت آخر)

درد های بیشمار مردم را برطرف نمی کرد. در هر حال، شکست برجام آخرین حيله های رژیم را برای باز داشتن توده ها از مبارزه، خنثی نمود. از طرف دیگر در شرایط شدت گیری نارضایتی توده ها و رشد مبارزات آنان و به خصوص گسترش هر چه وسیعتر و شدیدتر مبارزات کارگران در سراسر ایران، تضادهای درونی رژیم روز به روز شدت بیشتری می یافت و این امر موجب افشای گوشه هایی از فساد و دزدیهای حکومتیان می گشت تا جایی که هر روز به شکلی افشاگری جدیدی از دزدی ها و فساد لاعلاج درون دستگاه

حاکمیت در جامعه پخش شده و توده های محروم و گرسنه در جریان آن فرار می گرفتند. از جمله می توان به دزدی های میلیارد دلاری بابک زنجانی (که به باور توده ها در پشت سر وی مقامات بالای رژیم به عنوان دزدان عمده قرار دارند)، دزدی های کلان شهردار تهران (قالیباغ) و یا دزدی هایی که ارتباط مستقیم با زندگی توده ها داشت از جمله بالا کشیدن پول صندوق بازنشستگان و دزدیدن سپرده های مردم تحت ستم یعنی مردمان عاصی از استثمار و انواع ظلم و بیداد دستگاه حکومتی توسط برخی از مؤسسات مالی و عدم توانایی حکومت در پاسخگویی به شکایات مردم اشاره کرد. همچنین با افشاء شدن هر چه بیشتر فسادهای لاعلاج موجود در درون رژیم که یک نمونه از آن برملا شدن جاسوسی دختر رئیس قوه قضائیه (صادق لاریجانی) برای سرویس های جاسوسی انگلیس بود، توده ها هر چه بیشتر به ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی و از هم گسیختگی دستگاه حاکمه و بحران در درون آن پی می بردند. وقوف توده های رنجیده و مبارز به وجود بحران و شکاف در درون حاکمیت، رشد هر چه بیشتر مبارزات مردم را در پی خود داشت. از آخرین نمونه های برجسته آن مبارزات قبل از قیام های دیماه مبارزات بازنشستگان و مال باختگان (کسانی که سپرده هایشان را مؤسسات مالی بالا کشیده بودند) بود که تأثیر خود را در رشد مبارزات دیگر توده ها نیز به جا گذاشت. مدتها قبل از خیزش انقلابی دیماه بازنشستگان و مال باختگان، خیابانهای چندین شهر را به طور مدام به صحنه مبارزه سیاسی با رژیم تبدیل کرده بودند. اما رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک "دولت" (در مفهوم مارکسیستی آن) درست به دلیل بحران و پوسیدگی درون خود قادر نبود به مطالبات بر حق مردم در این زمینه در حد معقول و تا حدودی پذیرفته شده رسیدگی کند.

تظاهرات و قیام های توده ای دیماه ۹۶ گردید، می توانیم امروز به طور واضح وجود موقعیت انقلابی را در جامعه خود تشخیص داده و بشناسیم. من در "درس های قیام دیماه در یادداشت ششم" و همچنین با ارائه نمونه هایی در "یادداشت هفتم" با اشاره به این که تضادهای طبقاتی در جامعه تحت سلطه ایران شدت هر چه بیشتری پیدا نموده و این امر امروز منجر به شکل گیری شرایط کاملاً جدیدی در جامعه گشته است، این واقعیت را به تفصیل شرح داده ام و در اینجا به طور مختصر آنها را یادآوری می کنم.

۱- در آستانه قیام دیماه آشکار شدن ورشکستگی سیاست های حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، از یک طرف باعث رشد تضادهای درون رژیم گشت و از طرف دیگر موجب تشدید نارضایتی توده ها شد و کاسه صبر و تحمل آنها را سرریز نمود.

در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی عمده بودجه مملکت را صرف اجرای سیاست های جنگ طلبانه امپریالیستها (در اساس امپریالیسم آمریکا) در منطقه نموده و در کنار فشارهای سیاسی و اجتماعی طاقت فرسا، فشار اقتصادی شدید را نیز بر مردم تحمیل می نمود، روحانی وعده های زیادی مبنی بر بهبود شرایط اقتصادی در جامعه در پرتو پروژه "برجام" می داد. از جمله وعده می داد که با وارد شدن در سیستم بانکی و ایجاد زمینه برای سرمایه گذاری های بیشتر، اشتغال زائی نموده و در مقیاس بزرگی بیکاری را در جامعه از بین خواهد برد. در حالی که می دانیم که میلیونها دلاری که بر اثر توافق هسته ای در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده شده بود، صرف پیشبرد سیاست های جنگی امپریالیستی گشت و در جاهائی هزینه شد که هیچ دردی از

با توجه به این که در سراسر این نوشته از دوران انقلاب و موقعیت انقلابی صحبت شد، در اینجا لازم است با مراجعه به لنین در این مورد به طور مشخص صحبت شود. لنین در کتاب "سقوط انترناسیونال دوم"، سه علامت عمده را برای شناخت موقعیت انقلابی در یک جامعه ذکر می کند: (۱) طبقات فرمانروا امکان نداشته باشند فرمانروائی خود را به شکل تغییر نافه حفظ کنند؛ یعنی آن هنگام که بین "طبقات فرادست" بحران ایجاد شده و این بحران به شکافی منتهی گردیده که موجب می شود طبقات فرو دست علیه حاکمیت بالائی ها دست به شورش بزنند. برای وقوع انقلاب، معمولا این ناکافی ست که "طبقات فرودست نخواهند" به شیوه سابق زندگی کنند، بلکه بالائی ها هم باید نتوانند حاکمیت خود را به شکل سابق ادامه بدهند. (۲) تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی و مطالبات طبقات تحت ستم. (۳) هنگامی که در نتیجه ی علل فوق، رشد قابل ملاحظه ای در فعالیت های مبارزاتی توده ها پدید آمده؛ توده هایی که در شرایط "آرامش" بدون شکوه و شکایت اجازه می دهند تا مورد غارت قرار گیرند، ولی در شرایط آشفته و طوفانی - هم به واسطه ی اوضاع و احوال ناشی از بحران و هم در نتیجه ی عملکرد خود "طبقات حاکم" - به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده می شوند." (تأکید ها از نویسنده این سطور است). اینها را لنین "تغییرات عینی" می نامد که "نه تنها از اختیار گروهها و احزاب جداگانه، بلکه از اختیار طبقات جداگانه هم مستقل می باشند."

جمعبندی فوق با توجه به این که تجربیات انقلاب های مختلف مؤید و اثبات گر آن بوده اند به مثابه قانونی مربوط به جوامع طبقاتی می باشد. بر این اساس حال با نگاهی به شرایط حاکم بر جامعه ایران و شرایطی که در تکوین خود منجر به

بر همگان آشکار است که این رژیم دار و شکنجه پیش از این برای خاموش کردن فریاد حق طلبانه مردم و بریدن نفس آنها، از ارتکاب به هیچ جنایتی و به راه انداختن هیچ حمام خونی ابائی نداشت. اما با کمال تعجب دیده می شد که مردم ستمدیده هر روز به خیابان می آیند ولی رژیم که زمانی برای خاموش کردن مبارزات توده ها با بی رحمی و قساوت تمام حتی از سلاح آر. پی. جی هم برای کشتار آنها و خاموش کردن صدای حق طلبانه شان استفاده کرده بود (به اعتراف یکی از دست اندرکاران وزارت کثیف و جانی اطلاعات، سعید حجاریان، در جریان خیزش مردم قزوین در مرداد سال ۱۳۷۲ به دستور حکومتیان، نیروهای مسلح رژیم به طور وحشیانه به میان توده های تظاهر کننده آر. پی. جی شلیک کرده و به قتل دسته جمعی مردم پرداختند.)، حال دیگر به سیاق سابق رفتار نمی کند. توده های مبارز در خیابان شعارهایی چون "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید" می دادند و حتی در آستانه دیمه مستقماً علیه دولت حاکم شعار داده و خواستار مرگ روحانی شدند ولی جنایتکاران حاکم، خود و نظام پوسیده شان را در چنان بحران بزرگی گرفتار می دیدند و با چنان بحران عمومی در جامعه رو برو بودند که ترجیح می دادند برای فائق آمدن بر اوضاع، سیاست دیگری در پیش بگیرند. آنها با سنجش اوضاع و با وقوف به انفجاری بودن شرایط، جهت جلوگیری از گسترش مبارزات ستمدیدگان و در هراس از خیزش های قهر آمیز توده ای مجبور شده بودند بر خلاف سابق با احتیاط با تظاهر کنندگان برخورد کنند و نه تنها فکر استفاده از آر. پی. جی را به مَحَلّه خود راه ندهند بلکه به نیروهای مسلح خود دستور بدهند که از اسلحه گرم برای مقابله با مردم در حد امکان استفاده نکنند. در بیانی دیگر "طبقات فرمانروا" (طبقه سرمایه دار) در اوضاع و احوال جدید، صلاحشان را در آن می دیدند که برای تداوم سلطه انگلی خود، برای یک دوره موقت هم که شده سیاست پیشین شان را تغییر داده و طور دیگری عمل کنند.

به صحنه آمدن احمدی نژاد، رئیس جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی در پی تشدید تضاد او و دار و دسته اش با دار و دسته ای دیگر در حاکمیت، نمودار برجسته دیگری از رشد بحران در میان بالائی ها بود. احمدی نژاد در تضاد با رقبای خود در دستگاه قضائی دولت که قصد دستگیری افرادی از دار و دسته وی را داشتند به حرکاتی خاص و غیر متعارف دست زد که پخش ویدئوهای افشاگرانه علیه قوه قضائیه و خاندان لاریجانی ها و بست نشستن در "شاه عبدالعظیم" و غیره از جمله آنها می باشد. وی با این اعمال و ایراد سخنانی که گاه تلویحاً علیه خامنه ای هم بود سعی کرد خود را به عنوان اپوزیسیون بشناساند. این واقعیت

که خود نمودار بحران در میان بالائی ها بود به نوبه خود آشکار ساخت که حاکمیت موجود تا چه حد دچار ورشکستگی و از هم گسیختگی درونی است. اگر حاکمیت موجود دچار بحرانی شدید در درون خود نبود و شرایط پیشین وجود داشت، جای کمترین تردیدی نبود که ولی فقیه، یعنی خامنه ای به عنوان رأس هرم دیکتاتوری موجود، جلوی چنین حرکاتی را می گرفت. به واقع، در شرایط پیشین تنها یک اشاره خامنه ای کافی بود تا به فوریت بساط اعتراض احمدی نژاد در هم ریخته شده و خود وی دستگیر گردد. اما اکنون حاکمیت موجود می بایست سیاست دیگری در پیش گیرد.

شکی نبود که مشاهده شکاف موجود در درون حاکمیت و آشکار شدن فساد عمیق در دستگاه دولتی که برای توده ها به معنی ضعف و پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی بود به توده های سرشار از خشم و نفرت نسبت به رژیم حاکم قدرت و امکان می داد که ناراضیاتی خود از شرایط ظالمانه حاکم را با علنیت هر چه بیشتری بروز داده و انفجاری در جامعه به وجود آورند. در فاصله کوتاه قبل از انفجار خشم توده ها در دیمه، وقوع زلزله در استان کرمانشاه و بسیج مردم در سراسر ایران برای کمک رسانی به زلزله زدگان به طور مستقل، جای هیچگونه تردیدی باقی نگذاشت که توده های تحت ستم ایران هیچگونه اعتمادی به رژیم جمهوری اسلامی ندارند. بالا رفتن روحیه انقلابی در توده ها و ارتقای همبستگی مبارزاتی آنان در مقابل دشمن مشترک خود با وجود یک شرایط انقلابی در جامعه بروز می کند و توده های تحت ستم ما این واقعیت را در همین زمان در صحبت ها و در چگونگی برخورد خود با مسائل گوناگون بر همگان عیان می نمودند. به این ترتیب بود که توده هائی که تا دیروز از ورود به صحنه مبارزه سیاسی باز داشته شده بودند، مستقلاً و به طور آشکار به صحنه مبارزه سیاسی وارد شدند. این فاکت های عینی همگی مؤید وجود اولین نشانه عنوان شده برای موقعیت انقلابی در ایران می باشند.

شدت بحران عمومی ای که کل جامعه ایران را در بر گرفته بود برای همگان پس از تظاهرات و قیام های قهر آمیز توده ای در دیمه - که خود به صورت کاملاً آشکار شرایط نوینی با کیفیتی کاملاً متفاوت از قبل در جامعه به وجود آورد - معلوم شد. حالا دیگر "طبقات فرمانروا" در شرایطی که مردم در سطح میلیونی خواهان سرنگونی نظامشان بودند، می بایست با چنگ و دندان از حاکمیتشان محافظت کنند. میلیتاریزه کردن سراسر مناطق ایران، ولو کردن مزدوران امنیتی و مسلح خود در کوچه و خیابان و در همه جا و گیر دادن به مردم و از جمله با ایجاد سد در معابر و گرفتن تلفن های دستی جوانان با اعمال زور جهت چک و تفتیش آنها، از جمله

اعمالی هستند که آنها جهت جلوگیری از حرکت های مبارزاتی مردم انجام می دهند و به این نحو به واقع حکومت نظامی پنهانی را در جامعه ایجاد کرده اند. همه اینها از سیاست تغییر یافته رژیم در شرایط انقلابی کنونی ایران حکایت می کند که به انقلابی" در جامعه را به نمایش می گذارند.

یکی از احکام مارکس حاکی از آن است که "انقلاب ضمن پیشروی خود، یک ضد انقلاب به هم فشرده و محکمی به وجود می آورد". ما صحت این گفته را امروز در رابطه با تلاش حکومتیان - چه نام خود را اصلاح طلب گذاشته باشند و چه اصولگرا و غیره - جهت تقویت هر چه بیشتر نیروهای مسلح ضد انقلاب برای مقابله با توده های انقلابی شاهدیم. لنین با نقل این گفته از مارکس در "درسهای قیام مسکو" خاطر نشان می کند که پس "حال باید دم شمشیر را تیزتر کرد".

۲ - دومین علامت عمده ای که برای تشخیص موقعیت انقلابی در یک جامعه ذکر شده عبارت از تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی و مطالبات طبقات تحت ستم می باشد. به نظر می رسد که در این مورد نیاز به توضیح زیادی نباشد. تنها کافی است بر وسعت گرفتن پدیده زباله گردی برای تأمین غذا و رفع گرسنگی و افزایش شدید تعداد کودکان کار اشاره شود و دیگر لازم نباشد به انواع و اقسام بدبختی هائی که کارگران، معلمین و افشار مختلف زحمتکشان شهر و روستا امروز بیش از هر وقت دیگر با آنها مواجهند و مطالبات گسترده ای که دارند، بپردازیم. وقتی توده ها فریاد بر می آورند که کارد به وضع ظالمانه کنونی را ندارند و حاضرند بمیرند ولی دیگر با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم نکرده و زیر بار ستم و استثمار زندگی نکنند، در حقیقت از شدت گیری بیش از حد فقر و بدبختی در جامعه خبر می دهند.

۳ - تظاهرات و قیام های قهر آمیز توده ای در حدود ۱۴۰ شهر و روستا به منزله ورود ناگهانی توده های مردم به صحنه مبارزه سیاسی و کشیده شدن آنها "به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود" بود. حرکتی که نقطه عطفی در مبارزات توده های ما به وجود آورد. باید دانست که زمینه این حرکت از یک سال قبل با رشد مبارزات توده ها در سراسر ایران تهیه شده بود. به خصوص در یک سال اخیر اعتصابات و تجمعات کارگری در حد بسیار بالائی ارتقاء یافته و در سراسر ایران رشد و گسترش می یافت. کارگران اگر چه به خاطر تحقق خواسته های اقتصادی شان دست به اعتصاب می زدند ولی مبارزات آنها با دخالت رژیم خیلی زود به مبارزه سیاسی و بعد به مبارزه قهرآمیز با رژیم کشیده می شد. به طور کلی رشد و تکامل مبارزات کارگران و

دیگر توده های مردم که در آستانه قیام دیمه در سراسر ایران جریان داشت به نقطه عطفی در دیمه رسید.

شرکت فعالانه افراد عامی به طور مستقل و عملی در زندگی سیاسی، به قول لنین یکی از نشانه های دوره انقلاب می باشد. این واقعیت هم در مبارزات دیمه نشان داده شد. پس از آن که قیام های توده ای دیمه از اوج افتاد ما تداوم آن قیام ها را در مبارزات حاد توده های عامی با رژیم که در موارد زیادی به صورت یک جنگ داخلی بین ستمدیدگان و رژیم ستمگر حاکم جلوه می کند شاهدیم. به این ترتیب در زندگی سیاسی توده های تحت ستم ایران تحول کیفی به وجود آمده است.

در حال حاضر رژیم با روش های حساب شده سرکوبگرانه می کوشد مانع از رشد مبارزات توده ها گردد و رسانه های امپریالیستی هم که ظاهر مخالفت با این رژیم را به خود گرفته اند به طرق مختلف سعی در انحراف مسیر مبارزات مردم و سنگ اندازی در مقابل رشد آن مبارزات را دنبال می کنند. از طرف دیگر جنبش از وجود یک رهبری انقلابی در رنج است و هیچ حرکت برجسته و محسوسه که دال بر حضور فعال نیروهای آگاه و پیشرو جامعه باشد به چشم نمی خورد. مجموعه عواملی از این قبیل بی شک در این امر که جنبش توده ها به صورت یکپارچه ظاهر نشده و پراکنده می باشد، نقش ایفاء می کنند. شاهدیم که مبارزه انقلابی و قهرمانانه توده ها پس از شعله ور شدن در منطقه ای فروکش کرده و با یک فاصله زمانی شعله های مبارزه در منطقه ای دیگر سر به بیرون می زند. در عین حال

مبارزات کوچک و بزرگ و درگیری های خشن و قهر آمیز نیروهای سرکوبگر با توده های مردم به طور مدام در سراسر ایران جریان دارد. در دوره انقلاب، هر آن حادثه جدیدی رخ می دهد و بعد به طور سریع جای خود را به حادثه دیگری می دهد. اکنون که آخرین سطرهای این مطلب نوشته می شود، خبر از برخاستن موج جدیدی از مبارزات مردم می رسد. خبرها حاکی هستند که مبارزات مردم شجاع و از جان گذشته ای که بیمی از مزدوران مسلح رژیم به دل راه نمی دهند و فریاد می زنند: "سرکوب اثر ندارد"، در شهرهای مختلف ایران، از جمله در کرج و تهران و اصفهان، قهدریجان، شیراز، کرمانشاه مجدداً شعله ور گشته. این توده ها با دستی خالی به درگیری با نیروهای مسلح رژیم می پردازند و گاه با حمله به سرکوبگران خود، موفق می شوند آنها را فراری داده و موتورهایشان را به آتش بکشند. آشکار است که توده های مبارز ایران "به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده" شده اند. توده های قهرمان ایران دست اندر کار انقلاب خود هستند. انقلاب کار توده هاست.

به عنوان ختم کلام بگویم که اگر این واقعیتی است که نیروی سازمان یافته دشمن را تنها با نیروی سازمان یافته توده ها می توان در هم شکست و اساساً اگر در مبارزه توده ها با استثمارگران و ستمکارانشان، صرف داشتن حقانیت کافی نیست بلکه قدرت و توان و زور سازمان یافته لازم است تا بتوان حاکمین را از قدرت به زیر کشید، پس همه تلاش ها باید صرف سازمان دادن توان و قدرت توده ها و برخوردار کردن آنها از نیروی لازم

جهت مقابله با دشمنانشان و نابودی آنها گردد. در جامعه ما تنها با متشکل کردن و مسلح کردن توده ها می توان نیرو و توان آنان را در مقابل دشمنانشان تقویت و راه دستیابی به پیروزی را در مقابل آنان گشود. این نکته را هم اضافه کنم که در حال حاضر جریان همین انقلاب و مبارزات انقلابی توده ها علیرغم فقدان رهبری، نقش بزرگی در تضعیف دشمنان اصلی مردم، امپریالیستها و در نزدیکتر کردن آنها و سیستم گنبدیده سرمایه داریشان به سرنوشت محتوم خود که همانا مرگ و نیستی است، ایفاء می نماید. فراموش نکنیم که یکی از عوامل مهم در تضعیف و افول امپریالیسم انگلیس به مثابه سرکرده امپریالیستها در جهان که زمانی اکثر سرزمین های گره خاکی را به مستعمره خود تبدیل کرده بود، رشد مبارزات توده ای در مستعمرات بود. بی شک مبارزات مردم ما و سایر توده های تحت ستم امپریالیسم در خاورمیانه نیز در تضعیف و سرانجام در به گور سپردن امپریالیسم آمریکا و شرکاء - که یا مستقیماً و یا از طریق حکومت جمهوری اسلامی و مزدوران داعش و غیره شرایط فاجعه باری برای مردم ما و دیگر خلقهای خاورمیانه ایجاد کرده اند - نقش به سزائی خواهند داشت.

افتخار بر توده های رزمنده ایران که با مبارزات قهرمانانه خود نقش بزرگی در به خاک مالیدن پوزه امپریالیستها و سگ زنجیریش جمهوری اسلامی ایفاء می کنند.

پایان

اوایل مرداد ۱۳۹۷

به یاد گرامی بهروز دهقانی..... از صفحه ۲۳

آخرین مطلب "سوره باجی": پیشگویی های سال نو. منجم ما در باره سال جدید چنین اظهار فضل و لحنه می فرماید: احوال کواکب و سیر ستارگان و گشت افلاک دلالت دارد بر این که: در سال جدید هوا به قدری گرم خواهد شد که مردم دوباره کر سی ها را علم کنند و زیر آن بروند. روزها یک ستاره درخشان از طرف مشرق طلوع و عصرها در طرف مغرب غروب خواهد کرد. همچنین بودن عقرب در میزان!!! مدلل می دارد که حقوق اسفند ماه دست و پا شکسته در اواخر فروردین صد در صد و حتما می رسد و شیفتگان را از حسرت رهایی می بخشد و نیز روزنامه خنده با یک مطالب خواندنی و گل مامانی در می آید. دیگه یادم رفت. والله اعلم به حقایق الامور. الاحقر الشیخ بهروز الدهقانیه!"

بهروز دستخط زیبا و آراسته ای داشت و من که خط او را هنوز هم به یاد دارم آن را در شماره های خنده که با دست نوشته شده است تشخیص می دهم. مثلاً شماره اول خنده با مقدمه ای به دستخط او با این عنوان شروع شده است: "هدف ما از انتشار این بی نمک"، و در پایان مقدمه امضا "نمک پاش" گذاشته شده. شماره هائی از خنده و سوره باجی را در اینجا ببینید.

سند دیگری هم از نوشته های بهروز در دوره دانشسرا با نام "سرعت" به جای مانده است. از روی این سند امروز می توان سطح آگاهی و دغدغه های فکری بهروز به عنوان یک نوجوان ۱۶-۱۷ ساله که او بود را هم تا حدی دریافت. بهروز در "سرعت" که به صورت داستان کوتاهی تنظیم شده علیرغم شرایط اختناق و سرکوب سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد کوشیده است "سیادت و آقائی" امپریالیسم آمریکا بر دنیا و جامعه ایران را به گونه ای مطرح کند. مسلماً بهروز می دانست که بین "سیادت و آقائی" این امپریالیسم با شرایط زندگی توأم با فقر و مصیبت خانواده های کارگر و زحمتکش چون خانواده خود وی چه رابطه ای وجود دارد. او در همین نوشته کوتاه امید و عزم خود برای تغییر و پیشرفت را نیز آشکار کرده است. (تصویر شماره ۱- صفحه ۲۳)

واضح است که اشاره بهروز در اینجا به ملتی با چهارصد سال سابقه تاریخی، آمریکا و ملت دیگر که تاریخش از شش هزار سال هم تجاوز می کند، ایران می باشد که تحت سلطه آمریکا قرار گرفته. همچنین او با گفتن این که: "اگر واقعاً بخواهیم کارهای بزرگی از ما ساخته است."، عزم خود بر انجام کارهای بزرگ در "جاده زندگی" را نیز آشکار کرده است و به راستی که بهروز دهقانی در جاده زندگی کارهای بزرگی انجام داد.

(ادامه دارد)

اشرف دهقانی

درس های قیام دیماه! (۷)



پیش در آمد: آنچه از نظر خوانندگان می گذرد ، مطالبی در رابطه با قیام دیماه ۱۳۹۶ و رویدادهای قبل و بعد از آن می باشند که به صورت یادداشت هائی (در مجموع بیست یادداشت) تنظیم شده اند. از زمان نوشته شدن یادداشت اول تا اکنون که مجموعه این یادداشت ها منتشر می شوند ، حوادث مبارزاتی مختلفی در جامعه ایران پیش آمده و سریع گذشته اند. این حوادث در کنار نظاهرات و قیام های پر شور و شکوهمند دیماه حاوی تجارب انقلابی ارزشمندی می باشند که مسلماً در خیزش ها و نقش آفرینی های بعدی توده های تحت ستم و انقلابی ما به کار آنها خواهند آمد. به امید آن که مجموعه این یادداشت ها به کارگران و نیروهای جوان و انقلابی ایران یاری کند تا در راه پیشبرد راه طفرنمون انقلاب توده ها ، نقش هر چه آگاهانه تری ایفاء نمایند. علاقه مندان می توانند برای مطالعه تمام این یادداشتها از آدرس زیر در سایت سیاهکل دیدن کنند:

<http://siahkai.com/publication/Darshaye-Ghyame-Dey-Maah.pdf>

یادداشت نوزدهم: سلطنت.

آلترناتیوی وابسته و سرکوبگر!

تجربه توده های مبارز ما در انقلاب علیه رژیم شاه نشان می دهد که امپریالیستها که سرزمین ما را ملک خصوصی خود تلقی می کنند ، جهت حفظ حاکمیت خود در ایران، به هنگامی که توده ها با خیزش قهرمانانه خود عزم به سرنگونی رژیم دست نشانده آنان می نمایند، به زمینه سازی برای آلترناتیو های مختلف مورد تأیید خود دست می زنند. امروز نیز شاهدیم که نیروهای مرتجع که مسلماً آبخورشان سرمایه داران (در اساس امپریالیستها) می باشند به دلیل احساس خطر از اوج گیری مبارزات توده ها به موضوع "گذر از جمهوری اسلامی" پرداخته و کنفرانس هائی هم در این رابطه تشکیل می دهند. یکی از آلترناتیو های مطرح شده در حال حاضر ، بر گرداندن سلطنت پهلوی به ایران می باشد. به همین منظور صحنه سازی و زمینه سازی به این صورت آغاز شده است: ابتدا از طرف سازمان میراث فرهنگی خود جمهوری اسلامی اعلام می شود که جسد مومیائی شده رضا شاه پیدا شده است و آنگاه این موضوع که حتی اگر دروغ نبوده و واقعی هم بوده باشد ، در جامعه ای که با هزاران مسأله و مشکل و مصیبت و حادثه های گوناگون مواجه است ، بی ارزش ترین و پیش پا افتاده ترین خبر می توانست باشد ، ناگهان توسط خبرگزاری های مختلف و از جمله بی بی سی به مهمترین و اصلی ترین خبر روز تبدیل می شود. بعد این رسانه ها بحث و گفتگو در مورد این موضوع را تا آنجا که می توانند کش می دهند تا ذهن همگان را در بر گیرند.

اتفاقی این برخورد به عنوان زمینه سازی برای احیای سلطنت از نوع همان کارهائی است که مردم ایران در زمان شاه هنگامی که امپریالیستها قصد روی کار آوردن خمینی را داشتند، با آن مواجه شدند. در

زمان شاه وقتی معلوم شد که شاه دیگر قادر به جلوگیری از امواج انقلابی توده ها نیست، امپریالیسم آمریکا برای گذر از رژیم شاه، بر اساس آنچه بعداً منتشر شد ، همزمان ۷ آلترناتیو را مورد توجه خود قرار داد. برخی از آن آلترناتیو ها عبارت بودند از: ۱- کودتا توسط ارتش ، ۲- تشکیل شورای سلطنت و دادن زمام امور به دست این شورا ، ۳- تشکیل دولت توسط بختیار ، ۴- حمایت از خمینی و ایجاد شرایط گذار مسالمت آمیز قدرت به دست روحانیون و تشکیل یک حکومت اسلامی. همانطور که می دانیم از میان آلترناتیو های مطرح شده، پروژه خمینی و آلترناتیو روی کار آوردن یک حکومت اسلامی در ایران در دستور کار آمریکای ها همراه با شرکای اروپائی شان قرار گرفت. در این رابطه چگونگی زمینه سازی برای مطرح کردن خمینی و تقویت او و دار و دسته اش حاوی تجربه جالبی است.

اگر چه نام خمینی در جریان مبارزه بخشی از خرده بورژوازی با رژیم شاه در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ در جامعه مطرح شد اما با توجه به تبعید او به عراق و عدم انجام فعالیتی از طرف وی و هوادارانش در ایران، خمینی نه مهره ای به حساب می آمد و نه دیگر نامی از او در میان مردمی که در صحنه مبارزه بودند مطرح بود. در تمام سالهای جنبش مسلحانه که جوانان فداکار و جان برکف علیه رژیم شاه و سلطه امپریالیسم در ایران مبارزه می کردند، وی هرگز حمایتی از این جنبش نکرد و به تأیید آن پرداخت. با این حال، در فضای سیاسی ای که انقلابیون مسلح در جامعه به وجود آورده بودند ، وی نیز هر از چندگاهی به صدور اعلامیه هائی در مخالفت با شاه دست می زد که به دست طرفداران محدودش در ایران می رسید. به همین خاطر بود که خیلی از

جوانانی که در سالهای ۵۶-۵۷ دست اندر کار انقلاب در ایران بودند ، اطلاع خیلی کمی از او داشتند؛ و نوجوانانی که یک پای قضیه در دوره انقلاب به شمار می رفتند، حتی نامی هم از وی نشنیده بودند. در چنین شرایطی برای مطرح کردن خمینی به عنوان آلترناتیوی برای شاه، این شگرد به کار رفت که ناگهان در روزنامه اطلاعات که یکی از روزنامه های کثیرالانتشار دوره شاه بود، مطلبی علیه خمینی درج گردید. در آن مطلب برای تحریک طرفداران خمینی به منظور آوردن آنها به صحنه مبارزه علیه شاه، حرفهای تند و توهین آمیزی علیه خمینی نوشته شده بود. در پای این مطلب هم اسم مستعار "رشیدی مطلق" قرار داده شده بود که بعد ها گفته شد که نویسنده اصلی اش داریوش همایون، وزیر اطلاعات رژیم شاه بوده است. درج آن مطلب در روزنامه اطلاعات علیه خمینی با تبلیغاتی که رسانه های گوناگون حول آن به راه انداختند، کار خود را کرد. طولی نکشید که طلبه های حوزه علمیه قم در دفاع از خمینی به صحنه مبارزه علیه رژیم شاه وارد شدند.

با حمله نیروهای مسلح شاه که منجر به کشته شدن تعدادی گردید، نام خمینی با مبارزه علیه شاه در آن شرایط انقلابی (سال ۱۳۵۶) در هم آمیخت. بر چنین زمینه ای بود که وقتی دست امپریالیستها به طور مشخص در پشت خمینی قرار گرفت، و هنگامی که امکانات لازم و نیروگیری از میان افشار عقب مانده برای قدرت گیری وی در ایران توسط بورژوازی وابسته فراهم و آماده گشت، خمینی دیگر در تبلیغات امپریالیستی "امام" و رهبر لقب گرفت و...

امروز اعلام خبر به اصطلاح پیدا شدن اسکلت رضا شاه (کسی که به دلیل شدت و حدت دیکتاتوری اش، از طرف توده

ها لقب قلدر گرفت)، یادآور شگرد روزنامه اطلاعات در مورد خمینی است. با این تفاوت که در آن زمان اوضاع این طور اقتضاء می کرد که مطرح و بزرگ کردن خمینی از طریق توهین به وی انجام شود ولی امروز با سرمایه گذاری جمهوری اسلامی در جبهه نسیف سلطنت می دمند و سعی دارند آن را به عنوان قدرتی که معجزه آسا اوضاع ایران را به وضع مطلوب (مطلوب از دید و به نفع چه فشر و طبقه ای؟) در خواهد آورد، معرفی کنند که برای بسیاری، تبلیغات مکارانه بی بی سی مینی بر تقدس دادن به خمینی و نشان دادن آن در ماه را تداعی می کند. این را هم باید بدانیم که تبلیغ برای رضا شاه (یا همان "رضا قلدر" معروف در میان مردم عهد خود)، از سالهای بسیار دور در رژیم جمهوری اسلامی صورت می گرفت. حتی در دانشگاه ها، در شرایط فقدان آزادی بیان برای دانشجویان آزادیخواه و میدان داری بسیجی ها و انجمن اسلامی ها، آشکارا سخنرانی هائی به نفع وی انجام می شد. دامنه چنین تبلیغاتی تا به آنجا بود که حتی در خود تلویزیون رسمی یا همان صدا و سیما جمهوری اسلامی، بلندگو جلوی دهان افراد مرتجع گرفته می شد تا آنها برای مردم از دانشگاه ساختن رضا شاه و این که گویا ایران در زمان وی به اصطلاح به چه عظمتی رسید، صحبت کنند و ذهن مردم را از جعل و دروغ و تحریف مشوّب سازند.

با راه اندازی تلویزیون "من و تو" که گفته می شود بودجه اش را پنتاگون تامین می کند نیز تبلیغات به نفع رضا شاه و مطرح کردن آن جلاد، دامنه هر چه شدیدتری به خود گرفت. این تلویزیون با جعل تاریخ، کسی را که امپریالیسم انگلیس برای تسهیل غارتگری های خویش و به یغما بردن ثروت های سرزمین ما بر سر کار آورد، فردی ملی جا می زند؛ و این ضد ملی ترین شاه در ایران که بدبختی های امروز جامعه ما از بنیادی است که وی به نفع امپریالیسم در ایران به وجود آورد را برای جوانانی که به دلیل اختناق و شرایط دیکتاتوری از تاریخ سرزمین خود غیر مطلع می باشند، به عنوان گویا نجات بخش ایران معرفی می کند.

اما فاز جدید از تلاش های ارتجاع برای تبلیغ به نفع سلطنت در پشت نام رضا شاه، امروز در شرایط حساس کنونی که توده های انقلابی ایران با نثار خون خود مرگ رژیم جمهوری اسلامی را نزدیک ساخته و خواستار ایجاد نظمی نوین برای تحقق خواستهای انقلابی و بر حق خویش می باشند، با اعلام خیر پیدا شدن اسکلت آن مردک آغاز شده است. لازم نیست در اینجا از جنایات فجیعی که چه صاحب آن اسکلت بی مقدار و چه پسر عاری از

فاز جدید از تلاش های ارتجاع برای تبلیغ به نفع سلطنت در پشت نام رضا شاه، در شرایط حساس کنونی که توده های انقلابی ایران با نثار خون خود مرگ رژیم را نزدیک ساخته و خواستار ایجاد نظمی نوین برای تحقق خواستهای انقلابی و بر حق خویش می باشند، با اعلام خیر پیدا شدن اسکلت آن مردک آغاز شده است. لازم نیست در اینجا از جنایات فجیعی که چه صاحب آن اسکلت بی مقدار و چه پسر عاری از مهرش، شاه در حق مردم ایران مرتکب شده اند، صحبت شود. علیرغم همه ظاهر سازی های دموکراتیکی که باقی مانده آنها با نام رضا شاه دوم در جلوی دوربین ها به خود می گیرد و خود را فردی دموکرات، جلوه می دهد، از هم اکنون بحث بر سر نشان دادن "اقتدار" از نوع رضا شاهی برای "آرام" کردن اوضاع - البته کماکان به منظور تأمین منافع سرمایه داران - می باشد.

مهرش، شاه در حق مردم ایران مرتکب شده اند، صحبت شود. اتفاقاً علیرغم همه ظاهر سازی ها و پُر های به اصطلاح دموکراتیکی که باقی مانده آنها با نام رضا شاه دوم در جلوی دوربین ها به خود می گیرد و خود را فردی دموکرات که گویا تابع نظر مردم خواهد بود، جلوه می دهد، از هم اکنون بحث بر سر نشان دادن "اقتدار" (بخوان دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز علیه توده ها) از نوع رضا شاهی از طرف وی برای "آرام" کردن اوضاع مملکت - البته کماکان به منظور تأمین منافع سرمایه داران - می باشد.

اعلام خبر فوق و به این بهانه بسج شدن عده ای و سردادن شعار به نفع برگشت مجدد سلطنت در فلان استودیوی ورزشی و کوشش در پارگیری برای این منظور، همه از تلاش های سرمایه داران زالو صفت به منظور زمینه سازی جهت به قدرت رساندن مجدد سلطنت پهلوی در فردای سقوط جمهوری اسلامی حکایت می کنند. این، یکی از آلترناتیوهای آنان می باشد تا بتوانند سیستم ظالمانه خود را همچنان حفظ و پا برجا نگاه دارند. امپریالیستها و بورژوازی وابسته ایران به عنوان دشمنان قسم خورده کارگران و همه مردم ستمدیده ما، از تلاش برای بازگرداندن مجدد سلطنت پهلوی به ایران، این هدف را هم تعقیب می کنند که "جام زهر" به مردم ما خورانده و به آنها القاء کنند که تلاشهای شان برای سرنگونی رژیم شاه بی فایده بوده است؛ و آنها را وادار کنند تا با خفت و خواری هر گونه ظلم و ستم و ذلتی را بپذیرا شده، سر تسلیم در مقابل اربابان فرود آورند و هرگز به فکر بهبود شرایط زندگی شان نیفتاده

و دست به انقلاب نزنند. این به نوبه خود یکی از مضرات وحشتناک برگشت مجدد سلطنت پهلوی به ایران می باشد.

این را هم باید اضافه کرد که ممکن است در آینده آلترناتیوهای دیگری هم مطرح شوند. اما شکی نمی توان داشت که با توجه به این واقعیت که بحران اقتصادی موجود در ایران ریشه در بحران نظام سرمایه داری وابسته حاکم دارد و این اقتصاد بطور ارگانیک با سیستم جهانی سرمایه داری تنیده شده است، هیچ یک از آن آلترناتیوها قادر به حل بحران اقتصادی در ایران نخواهند بود و در نتیجه نخواهند توانست حتی اندکی اوضاع اجتماعی را بهبود بخشند. اساساً آلترناتیوهائی که نیروهای راست و مرتجع مبلغ آنها باشند همگی برای حفظ حاکمیت امپریالیستی در ایران در اشکال و ظواهر مختلف طرح ریزی می شوند. آن قبیل آلترناتیو ها با همه ادعاهای دروغین آزادیخواهانه شان، هر چقدر هم در شکل و ظاهر با یکدیگر متفاوت باشند در صورت سقوط جمهوری اسلامی تنها خواهند کوشید با توسل به دیکتاتوری هر چه خشن تر و سرکوب هر چه وحشیانه تر توده ها (خشن تر و وحشیانه تر از آنچه جمهوری اسلامی معرّف آن است)، نظم سیاسی جدید خود را بر جامعه حاکم کنند. بنابراین، بسیار مهم است که روشنفکران مبارز و توده های در بند ما معیارهای مشخصی برای شناخت آلترناتیوهائی که مطرح می شوند، داشته باشند. به طور کلی، برای شناخت ماهیت هر آلترناتیوی باید چگونگی برخورد و موضع آن نسبت به سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و ارتش به مثابه ستون فقرات حاکمیت امپریالیستی در ایران مورد ارزیابی قرار گیرد. تداوم نظام سرمایه داری و دست نخورده باقی گذاشتن نیروی مسلح اصلی حافظ آن یعنی ارتش (دیروز با عنوان شاهنشاهی، امروز اسلامی و فردا با نامی دیگر)، آری بقای این دو کافی است تا همه بندهای ظاهراً زیبای برنامه هر آلترناتیوی و وعده هائی که می دهند پوچ و دروغین از آب در آیند.

مسأله جدی دیگر این است که با توجه به جنگ طلبی امپریالیسم آمریکا و نقشی که به جمهوری اسلامی با عنوان هائی نظیر "محور شر"، "رژیم یاعی"، یا "اصلی ترین دولت حامی تروریسم" داده شده و همچنین تضاد های فیمابین امپریالیستها، ممکن است نقشه های شومی از طرف این امپریالیسم علیه مردم تحت سلطه ایران پیاده شود که در این صورت وضعیت دیگری در جامعه ما شکل خواهد گرفت. (ادامه دارد)

اشرف دهقانی

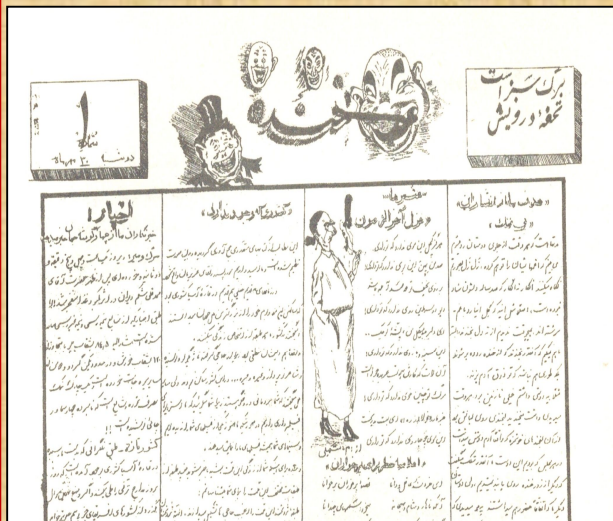
به یاد گرامی

بهروز دهقانی

که در پیوند اندیشه

و عمل

صمیمی بود! (۸)



سال ۱۳۳۴ سال ورود بهروز دهقانی ۱۶ ساله (متولد اول خرداد ۱۳۱۸) به دانشسرا است و در همین سال صمد بهرنگی ۱۶ ساله (متولد دوم تیر ۱۳۱۸) نیز وارد این دانشسرا می شود. از اینجا به بعد زندگی بهروز با زندگی صمد در هم می آمیزد، چرا که دوستی عمیقی بین آن دو برقرار می شود و آنها با گذاشتن هدف مشترک در مقابل خود و پیمودن راه مشترک با هم، به یاران یکدل و یک جان یکدیگر تبدیل می شوند. آری، از همان سنین نوجوانی دوستی و رفاقتی ریشه دار و ناگسستنی بین بهروز و صمد شکل گرفت و تا آخر عمرشان همچنان پایدار ماند.

بهروز علاوه بر این که نسبت به همسن های خود از آگاهی سیاسی بالائی برخوردار بود، دارای چنان خصال برجسته انسانی هم بود که نمی توانست نظر شخصیت والائی چون صمد بهرنگی را به خود جلب نکند. اگر بخواهم نه فقط بر اساس شناخت خودم از او بلکه با تکیه بر شناخت دیگران هم، بهروز را توصیف کنم باید در درجه اول از صادق بودن، صمیمیت (صاف و بی شیله پيله بودن)، متانت و تواضع او بگویم. او انسان عمیق و متفکری بود و شدیداً در انجام کارهایی که به آنها باور داشت جدی، کوشا و پیگیر بود. به راستی که او و صمد بهرنگی گرانقدر، رفقای کاملاً مناسبی برای یکدیگر بودند.

اولین آشنائی بهروز با صمد از طریق یکی از همکلاسی های دبیرستانی بهروز که قبلاً با صمد همکلاس بود و با او دوستی داشت صورت گرفت. این شخص به نام احمد بیانی با دیدن خصوصیات مشترک بین بهروز و صمد از بهروز می خواهد که در دانشسرا صمد را جستجو کند و بهروز نیز چنین می کند و به دیدن صمد می رود. بیانی می نویسد: "هفته اول تحصیل در دانشسرا دوستی آن دو چندان گرم نشده بود، موضوع را از گفته بهروز در دیدار مجددمان دریافتم، ولی به تدریج آشنائی آن دو به دوستی پایدار انجامید، به طوری که تأثیر هیچ کدام از آنها را در شکل گیری

دیگری نمی توان انکار کرد. بهروز از هوش سرشار و درک بالایی برخوردار بود. منش او، صداقت، منطق و مقاومت را به دوستانش القاء می کرد. این ویژگیها کافی بود که آن دو یکدیگر را به دوستی انتخاب کنند. نقش بهروز را نمی توان در ترغیب صمد به نوشتن نادیده انگاشت. (احمد بیانی، "صمد بهرنگی، قصه نویسی برای کودکان" درج شده در کتاب "یادمان صمد بهرنگی" از علی اشرف درویشیان- تهران ۱۳۷۹). اسد بهرنگی نیز در کتاب خود می نویسد: "صمد و بهروز در دانشسرا همکلاس بودند. آنها خیلی زود با یکدیگر آشنا شدند. در عرض چند ماه چنان با هم اخت شدند که گوئی سالهاست که با یکدیگر دوست هستند. صمد و بهروز هر دو از خانواده های زحمتکشی بودند. با این که از دو محله جداگانه بودند ولی خانه شان خیلی به هم نزدیک بود. صمد از غرب چرنداب کوچه حمال آباد بود و بهروز از شرق لیلوا کوچه بی بی اوغلو. فاصله دو خانه بیشتر از ده دقیقه راه پیاده نبود. بهروز نیز به همان دلیل به دانشسرا رفت که صمد. آشنائی صمد با بهروز در تکامل فکری و عقیدتی او بسیار مؤثر شد. این دو نفر در حد وسعشان با کوله باری از تجربه و عمل از دبیرستان آمده بودند و هر دو در دوره مصدق مبارزه را آزموده بودند. هجوم قدره بندهای رژیم کودتا را به مدرسه شان دیده بودند. (رجوع شود به "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او"- صفحه ۱۷۵، چاپ دوم ۱۳۷۹). این موضوع هم خالی از لطف نیست که بگویم من در سنین پانین هنگامی که با نام مارکس و انگلس آشنا شده و تا حدی از زندگی آن دو تصویر به دست آوردم و دانستم که بین آن دو چه صمیمیت و دوستی عمیق و مبارزاتی بر قرار بوده بلافاصله دوستی با شکوه بهروز و صمد که حالا دیگر هر دو معلم شده بودند در ذهنم تداعی شد و با شناختی که از شخصیت والای بهروز و صمد داشتم و درگیری های قلمی شان را شاهد بودم رفاقت و دوستی بین مارکس و انگلس را همانی تصور کردم که بین بهروز و صمد برقرار بود. البته من در آن زمان مارکس و انگلس را به درستی نمی

شناختم ولی از جنبه ای که موضوع برای مطرح بود اشتباه نکرده بودم، چون دوستی عمیق و شکوهمند بهروز و صمد از نوع همان دوستی دو آموزگار کبیر آنها بود که پایه اش را عشق به رهائی بشریت از قید هرگونه ظلم و ستم و کینه و نفرت از استثمارگران و ستمکاران تشکیل می داد. زمینه دوستی بی همتا بین بهروز و صمد و آنچه این دو را از همان آغاز عمیقاً به هم پیوند داد و رفاقت محکم و ناگسستنی بین آنها به وجود آورد از یک طرف پایگاه طبقاتی یکسان و مشاهدات و تجربه های سیاسی و اجتماعی مشترکشان بود و از طرف دیگر و با اهمیتی دو چندان بیشتر درگیر شدن آنها از همان آغاز در کار مبارزاتی با هدفی واحد بود که با گذشت زمان هر چه پخته تر، عمیقتر و جدی تر گشت و پس از گذشت سالیان منجر به ایفای نقش بسیار برجسته آنها در پای گیری سازمان متعلق به کارگران و زحمتکشان ایران، یعنی چریکهای فدائی خلق گردید.

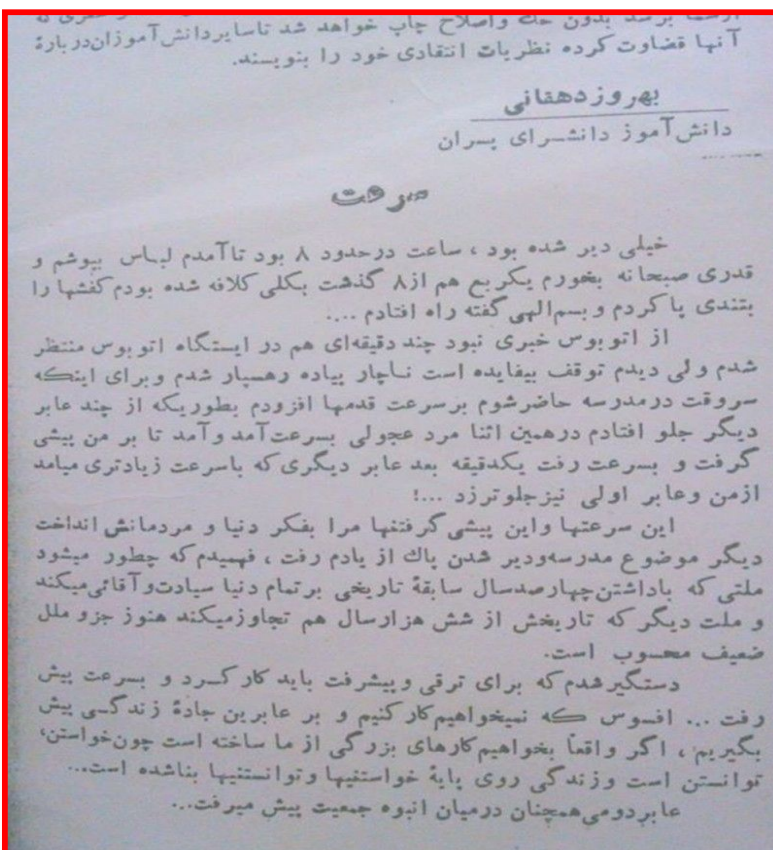
اولین تجربه کار مبارزاتی مشترک بین بهروز و صمد از همان دانشسرا با انتشار یک روزنامه دیواری آغاز شد و این زمانی بود که فقط دو سال از کودتای انگلیسی-آمریکائی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می گذشت. در این دوره ی حاکمیت دیکتاتوری و اختناق بر جامعه، در شرایطی که تماماً در جهت جا انداختن فرهنگ ارتجاعی رژیم شاه کوشش می شد، اولیای دانشسرا محصلین را تشویق به نوشتن کرده و می کوشیدند آنها را به حمد و ثنا گوئی نسبت به شاه و برنامه هایش وا دارند. اما بهروز به همراه صمد از همین فرصت به گونه ای متفاوت استفاده کردند. آنها به طنز نویسی روی آورده و با این سبک به نقد برخی مسایل دانشسرا و غیره پرداختند.

در کتاب فوق الذکر از اسد بهرنگی در این مورد می خوانیم: "در آن روزها، دیوارهای راهرو پر بود از روزنامه های تزئینی که دانش آموزان با راهنمایی بعضی معلمان نوشته بودند. اولیای دانشسرا اصرار داشتند که این روزنامه ها در جهت اهداف

آنها و رژیم باشد. ولی صمد و بهروز اهل این کار نبودند... آنها ناچار راه فکاهی نویسی و شوخی، پیش گرفتند. اسم روزنامه را هم خنده گذاشتند و بالاایش هم نوشتند "نقل مطالب خنده، بدون خنده ممنوع است!..." "روزنامه خنده ضمن خندانیدن بچه ها، از قوانین خشک دانشسرا و مدیریت انتقاد می کرد". درهمین رابطه اسد بهرنگی در کتاب خود نامه ای از صمد به خود را نقل می کند که صمد در آن نوشته بود: "بچه ها در زنگ تفریح جلو روزنامه خنده جمع می شوند و خنده شان راهرو را پر می کند. جلو روزنامه های دیگر خلوت است. حتی دبیران

نیز موقع رفتن به کلاس مقابل روزنامه خنده می ایستند و می خندند." و در ادامه می نویسد که روزنامه خنده از مسئولین دانشسرا و دبیران انتقاد می کرد و همچنین دانش آموزانی را که با نصب روزنامه به دیوار می خواستند چالپوسی کنند و تعریف مسؤلان را بکنند، دست می انداخت. " احمد بیانی، دوست مشترک بهروز و صمد نیز در مقاله یاد شده در بالا در رابطه با دوستی بهروز و صمد نوشته است: " آن دو در دوره تحصیل در دانشسرای مقدماتی از طنز انتقادی به عنوان ابزار مبارزه سود می جستند، از این رو به انتشار روزنامه دیواری "خنده" اقدام کردند. در این دوره از تحصیل، مطالعه برخی از نشریات وزین مانند مجله سخن و مجلات مشابه، به آنان امکان می داد که ذهنیت عمیق تری از مسایل ادبی و اجتماعی پیدا کنند و از دور با محافل روشنفکری کشورمان آشنائی پیدا کنند."

نگاهی به روزنامه دیواری خنده نشان می دهد که هر چند این نشریه به لحاظ محتوا بیشتر شور نوجوانی بهروز و صمد را در خود منعکس کرده است- و البته با در نظر گرفتن این امر که در شرایط اختناق موجود و فقدان آزادی بیان، آنها امکان نوشتن حرفهای دل خود را هم نداشتند- به لحاظ نگارش، سطح بالای سواد آنها را نشانگر است. جالب است که آنها با این که ترک زبان بوده و تا آن سن و سال حتی به یک شهر فارس زبان ایران نیز مسافرت نکرده بودند ولی برخی مثل های فارسی زبانان نظیر "منه به خشخاش گذاشتن" یا " از خنده روده بُر شدن" و دیگر اصطلاحات



مردم فارسی زبان را به صورت کاملاً به جا استفاده کرده اند که این خود نشان از مطالعات غیر درسی آنها دارد. در ضمن، بهروز و صمد به منبعی از ادبیات مترقی و آثار سیاسی مارکسیستی به جا مانده از دوره فرقه دموکرات به زبان ترکی هم به صورت مخفیانه دسترسی پیدا می کردند. برادر صمد در صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱ کتاب خود معلوم می کند که صمد در همان زمان که در دانشسرا به تحصیل مشغول بود از طریق او به کتاب معجز شبستری (یکی از شعرای مترقی و آزادیخواه و صمیمی با توده ها و ضد امپریالیست آذربایجان که اشعار زیادی هم در دفاع از زنان و علیه مردسالاری دارد) دسترسی پیدا کرده بود؛ و می نویسد که صمد با بهروز شعرهای مترقی و آگاهی دهنده آن کتاب را با ولع می خواندند. مسلم است که شعرهای معجز در رشد آگاهی سیاسی و اجتماعی این دو رفیق یکدل و یکزبان بسیار مؤثر بوده اند. اما دریغ که در شرایط اختناق و فقدان آزادی بیان و ممنوع بودن زبان ترکی، آنها نمی توانستند حتی یک قطعه از آن اشعار را در روزنامه دیواری خود قید کنند. با این حال دسترسی صمد و بهروز به شعرها و نوشته های برخی از شعرا و نویسندگان آذربایجان در دوره فرقه دموکرات به زبان ترکی و آشنائی از نزدیک با ادبیات مترقی آذربایجان و برخی از آثار سیاسی مارکسیستی، به آموزش و تجربه اندوزی هر چه بیشتر آنان و درک مفاهیم اجتماعی و سیاسی در همان دوران نوجوانی شان کمک زیادی کرده بود. این واقعیات بیانگر آن است که این دو نوجوان تا چه حد در ارتقای سطح آگاهی اجتماعی و سیاسی خود کوشا و پویا بوده

اند. در عین حال به صورتی که دوست مشترک بهروز و صمد یعنی آقای بیانی مطرح کرده آنها " برخی از نشریات وزین مانند مجله سخن و مجلات مشابه" را هم مطالعه می کردند. من (نویسنده این سطور) خود در رابطه با بهروز این امر را شاهد بودم. به یاد دارم که بهروز همه شماره های مجله سخن و مجله دیگری که همیشه به طور مرتب می خرید و می خواند (اگر درست در ذهنم مانده باشد مجله ای به نام معلم امروز) را بعدها به صورت مرتب و زیبایی صحافی کرده و از مجموعه آنها کتابهای قطوری درست کرده بود. یکی از نویسندگان مجله سخن، دکتر غلامحسین ساعدی بود. در واقع آشنائی بهروز و صمد از نزدیک با دکتر ساعدی به عنوان نویسنده توانا و انسانی آزادیخواه و فرهیخته باعث آشنائی آنها با مجله سخن و دیگر مجله های معتبر و آگاهی بخش آن دوره و آشنائی با محافل روشنفکری وقت ایران شده بود.

روزنامه دیواری خنده را بهروز و صمد با همکاری یکی دیگر از دوستانشان در طی سالهای ۳۶- ۱۳۳۵ منتشر کردند. اولین شماره در تاریخ دوشنبه ۲۰ مهر ۱۳۳۵ منتشر شده است. آنها برای مواقع خاص هم شماره مخصوصی در می آوردند. یکی از شماره های مخصوص به مناسبت عید نوروز بود که "سوره باجی" نام داشت. سوره باجی یک زن زحمتکش در محله ما بود که در خانه ثروتمندان کار می کرد و گاه از روی ناآگاهی یا سادگی بی حد حرفهایی می زد که باعث خنده افراد محل می شد. شماره یازده خنده نیز یک شماره مخصوص است که بر سر آن نوشته شده: " به مناسبت ورود برادران پیشاهنگ به شهر ما تبریز."

دو مطلب از نشریه دیواری سوره باجی را در اینجا نقل می کنم:

" حالا که سال تازه شروع می شود خنده هم شماره نهم خود را انتشار می ده. خنده همواره با دوستان خود شوخی هائی کرده اکنون می خواهد بگوید اگر دوستان عزیز از او رنجشی در دل دارند لطفاً بی زحمت برای رفع عصبانیت یک من آب خنک میل بفرمایند و بدانند که غرض و مرضی در کار نبوده و همه آن حرف ها به خاطر خندانیدن شما بوده است.

در خاتمه، خنده، سوره باجی را به دوستانی که از او رنجیده اند تقدیم می کند و سال نو را به عموم دوستان و خوانندگان تبریک می گوید."



کمکهای امپریالیستی تنها یک سراب و توهم است. وی در بخش دیگری از صحبتهای اثباتی خود با رجوع به فاکتهای عینی متذکر شد که چریکهای فدایی خلق ایران با اتکاء به تجارب تاریخی و عینی جامعه همانطور که شعارها و عملکردهای خود توده ها و کارگران به پا خاسته ما نشان داد ، معتقدند که گام اول رسیدن به آزادی ، با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تمام دار و دسته های درونیش از طریق مبارزه مسلحانه توده های ستمدیده گره خورده است. در نتیجه در شرایطی که تحت سیطره یک دیکتاتوری سیاه و تا بن دندان مسلح ، محافل و تشکل های مبارزاتی بدون توسل به مبارزه مسلحانه حتی قادر به حفظ روابط درونی و ادامه کاری نیستند ، وظیفه جوانان مبارز و آگاه در داخل کشور ایجاد پیوندهای مبارزاتی و تشکل های سیاسی - نظامی است که با تحلیل شرایط عینی جامعه در جهت سرنگونی این رژیم از طریق مبارزه مسلحانه حرکت کنند.

سخنرانی رفیق سنجرى با تشویق های جمعی روبرو گشت و بخش اول برنامه یادمان سیاهکل و قیام بهمن به پایان رسید و یک تنفس ۳۰ دقیقه ای اعلام شد. در ابتدای بخش دوم برنامه ، استاد ابوالقاسم شمسى با تک نوازی سنتور یک برنامه دلنشین هنری را اجرا کرد که مورد استقبال حضار قرار گرفت. در ادامه ویدئو کلیپ دیگری با نام "شلاق ستم" پخش شد. بخش آخر برنامه یادمان دو روز بزرگ تاریخی ، به پرسش و پاسخ اختصاص یافت و در طول یک ساعت و نیم باقی مانده از برنامه، به حضار فرصت داده شد که سئوالات خود از سخنران را مطرح ساخته و همچنین به طرح نظرات خویش پردازند. پایان بخش برنامه بزرگداشت رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن ، خواندن دستجمعی سرود انترناسیونال بود و به این ترتیب مراسم یادمان دو روز بزرگ تاریخی در فضایی مبارزاتی و صمیمانه به پایان رسید.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آلمان
۲۲ بهمن ۱۳۹۷ - ۱۲ فوریه ۲۰۱۹

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن (پیغامگیر)

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

۰۰۴۴ ۷۴۴۸ ۹۵۸ ۲۰۵

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!